

بسم الله الرحمن الرحيم

الذکر

مکرمین محمد انبیا و مرسلین

مدرسه علمیه

الاصحاح

مکملین محمد اید سنه، اشاعت منزل لاهور



مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة لك كتاب لا حو تحفة ناياب المسمى به

ابن الصديق

ملك بن محمد ابراهيم سنه
برافزم

تاجران کتب تیسری بازار وکیل و

لاہور۔ "پاکستان"

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أُحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ لَنَا لِسَانَ وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ وَالتَّبْيَانَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ
 عَلَى أَفْضَلِ الرُّسُلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ
 تَصَارَفُوا عِنَانِ تَحْقِيقِهِمْ إِلَى أَعْلَى كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ **مَا بَعْدُ** بِرِضَا طَالِبَانِ
 عِلْمِ تَصْرِيفِ مَخْفِي نَمَائِدِ كِهْ اِيْنِ مَخْتَصِرِ سَمِي اِيْوَابِ الصَّرْفِ جَدِيْدِ كِهْ تَرْتِيْبِ
 اِيْوَابِ مَتَصَرَّفِ وَالنُّضْبَاتِ قَوَاعِدِ صَرْفِيَةِ الرَّسُوْلِيَّةِ نَافِعِ وَتَهْدِيْبِ صِيْغِ صَرْفِ صَغِيْرٍ وَكَبِيْرٍ
 وَضَبْطِ مَسَائِلِ كِتَابِ دَرْسِيَةِ رَاقَا نُوَيْسِيَّةِ جَامِعِ اِكْرَمِ قَبْلِ اِيْزِيْنِ كِتَابِي مَسْمُوْمِي بِاِيْوَابِ الصَّرْفِ
 نِيْزِ بِقَالِبِ طَبِيْعِ دَرآمِدِهْ اَمَّا خَالِي اِيْزِ اِلْبَاسِ تَعْلِيْلَاتِ وَعَارِي اِيْزِ حَلِيَّةِ تَوْصِيْحَاتِ بُوْدُو طَلِبِهْ اِيْ
 چِنَانِكِهْ بَايْدِ مِيْفِيْدِ نِيْفْتَادِهْ پِسِ بِنَابِرَا فَاوَدِهْ ^{مَلَاب} مَلَابِ دَرْ مَنَمِنِ هِرَا بَا اِيْنِ كِتَابِ فَوَاوِدِ عَجِيْبِهْ وَ
 اَمَثَلِهْ غَرِيْبِهْ وَتَوْصِيْحَاتِ نَادِرِهْ وَتَعْرِيْفَاتِ مِيْفِيْدِهْ وَتَعْلِيْلَاتِ ضَرْوِيَّةِ بَهَائِيْتِ شَرْحِ وَ
 بَسْطِ كِهْ مَبْتَدِيَانِ رَاوِرِ عِلْمِ صَرْفِ بَدَا اِيْنِ اِحْتِيَاجِ بِنِيْفْتَادِ ذِكْرِ كُرُوْدِهْ بِرَا كِهْ تَرْغِيْبِ طَالِبَانِ
 وَاِرْشَادِ رَاغِبَانِ دَرِ عَقِبِ هِرَا بَا قَوَائِيْنِ نَافِعِهْ مَخْتَصِرِهْ بِعِبَارَتِ سَهْلِ وَآسَانِ مَسْنُوْدِ
 كُرُوْدِهْ وَبِشِيْرِ قَوَاعِدِ صَرْفِيَةِ دَرِ سَلَكِ ضَبْطِ دَرِ اَوْرُوْدِهْ وَرِ تَوْضِيْحِ بِيَانِ اِيْنِ سَمِي بَلِيْغِ بَكَارِ
 بَرُوْدِهْ تَابِتِيْدِيَانِ اِيْزِ دَنْفَعِ بَرِ كِيْرِنْدُو اِيْزِ وَضَرْعِ بِيَانِ اُوْپِرِهْ مَسْنُوْدِ وَبَزُوْدِي بَمَدَارِجِ
 عِلْمِيَّةِ تَرْتِيْبِ بَلَسْنَدِ وَاللَّهِ وَوَيْحِ التَّوْفِيْقِي وَبِيْدِ اِيْزِ اِيْمَنَةِ التَّحْقِيْقِي هُ
 پِسِ بَدَانِكِهْ مَجْمُوْعِهْ اِيْوَابِ ثَلَاثِي مَجْرُوْشِي اِنْدِ بَا عِتْبَارِ اسْتِقْرَارِ زِيْرَا كِهْ قِسْمَتِ عَقْلِي مَقْتَضِي
 اِيْنِ بُوْدُو كِهْ بَرَا كِهْ هِرَا مَضِي سَسْتَقْبَلِ بِاِخْتِلَافِ حَرَكَاتِ عِيْنِ مِيْ اَمْدِ پِسِ بَرِيْنِ قِيَاسِ
 هُ بَا بِيْ شَدِيْدِيْنِ سَهْ بَا بِيْ رَا بَهِيْمَتِ ثَقَالَتِ اِيْزِ اِحْتِمَالَتِشِ سَاقَطِ كُرُوْدِنْدِشِشِ
 بَا قِيْ مَانْدِسِهْ اِيْزِ اِيْنِ فَعْلٍ يَفْعَلُ چُونِ ضَرْبٍ يَضْرِبُ وَفَعْلٍ يَفْعَلُ چُونِ
 نَضَرَ يَنْصُرُ فَعْلٍ يَفْعَلُ چُونِ سَمِعَ يَسْمَعُ وَاِيْنِ رَا اَصُوْلِ خَوَانْدِكِهْ حَرَكَتِ عِيْنِ

اصغ
 كه
 صف
 كي
 جمع
 صف
 صف
 طلب
 طلب
 كي
 جمع
 صف

مستقبل مخالف حرکت عین ماضی است و سزا آن فعل یفعل چون فتم یفتم
 و فعل یفعل چون حسب یحسب و فعل یفعل چون کرم یکرّم و این را
 المرفوع میخوانند زیرا که حرکت عین مستقبل موافق حرکت عین ماضی است -

بَابُ وَك

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل یفعل یفتم
 العین فی الماضی و کسر هاء فی الغیر الفتح زون و بر سر زین رفتن و پدید
 کردن مثل ضارب یضرب ضارباً فهو ضارب و ضارب یضرب ضارباً فهو
 مضروب لم یضرب لم یضرب لا یضرب لن تضرب لن تضرب
 الامر منه اضرب لیضرب لیضرب والنهی عنه لا تضرب
 لا تضرب لا یضرب الطرف منه مضرب مضربان
 مضرب و مضرب و الالة منه مضرب مضربان مضرب و مضرب
 والمؤنث منه مضرب مضربان مضرب و مضرب مضربان
 مضرب و مضرب و مضرب فعل التفضیل منه اضرب اضربان
 اضربون اضرب و اضرب و المؤنث منه ضربی ضربان ضربان
 ضرب ضربی و به تقدیم این باب آن باشد که کسر در عین مضارع اصل است
 صرف کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فعل
 یفعل ضرباً ضربوا ضربت ضربتاً ضربن ضربت کربتاً کربتاً
 کربتاً کربتاً ضربتاً ضربتاً ضربتاً ضربتاً ضربتاً ضربتاً
 کند بر وقوع معنی در زمان گذشته و آخرش مبنی باشد بر فتح چون ضرباً بزوان یک
 مرد بزوانه گذشته و معلوم و معروف فعلی را گویند که منسوب بفاعل جلی یا غلی باشد
 نحو خلق الله و یخلق و یهول که چنان بود و یخلق العالم و یخلق و ثلاثی
 آنکه در سه حرف اصلی باشد چون ضرب و مجرد فعلی را خوانند که بز حروف ثلثه یا اریبه

چهار حرفی باشد علی الدوام مفتوح باشد الف در یک صیغه می آید چون نون چون اَهْرَبُ
 وَنَضْرِبُ ویا در چهار کلمه چون یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ یَضْرِبُنَّ و تا در
 پنج صیغه چون تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ تَضْرِبِينَ تَضْرِبُنَّ فعل مضارع
 یعنی حال و استقبال آید چنانچه گذشت و هر گاه در و لام مفتوح داخل شود معنی
 حال را بود چون لِيَضْرِبُ یعنی میزند آن یک مرد و اگر سین و سون در آید
 استقبال را بود چون سَيَضْرِبُ وَسَوَاتِ يَضْرِبُ قریب است که خواهد خوانند و آن یک مرد
 صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ
 تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُونَ تَضْرِبُونَ
 تَضْرِبُونَ اَضْرِبُ اَضْرِبَانِ چون خواهند که مضارع مجهول بنا کنند حرف مضارع
 راضع کنند و ما قبل آخر را مفتوح گردانند و آخرش را بر حال خود میگذارند چون یَضْرِبُ
 زده میشود آن یک مرد در زمانه موجوده یا زده خواهد شد بزمانه آئینده -

صرف کبیر اسم فاعل ضَارِبُ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَةٌ ضَارِبَةٌ
 ضَرْبٌ ضَرْبٌ ضَرْبَانِ ضَرْبَانِ اَضْرَابٌ اَضْرَابٌ ضَرْبٌ ضَرْبٌ ضَوْبٌ ضَوْبٌ
 ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ ضَوْبَةٌ ضَوْبَةٌ با پد و است که
 ضَارِبٌ صیغه واحد مذکر اسم فاعل است و اسم فاعل اسمی است که دلالت کند بر کننده
 کاسے و او را از فعل مضارع معلوم میگیرند پس از یَضْرِبُ که فعل مضارع است
 چون اسم فاعل بنا کنند حرف مضارع که یا است حذف کنند و فاعله را مفتوح و
 ما بعدش الف مقصوره که علامت اسم فاعل است در آرند و ما قبل آخر او بر حالت
 خود بگذارند و در آخر تنوین تمکن افزایند ضَارِبٌ میزند آن یک مرد بزمانه حال یا خواهد زد
 بزمانه استقبال و این طریق اخذ اسم فاعل از ثلاثی مجرد است اما اسم فاعل از ثلاثی
 مزید فیه از رباعی مجرد و مزید فیه چون فعل مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضموم
 بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل آخر مکسور گردد و اگر مکسور نباشد چون مَكْرَمٌ
 وَمَكْرَمٌ حَرْجٌ وَمَكْرَمٌ حَرْجٌ ضَارِبَانِ صیغه تثنیه مذکر اسم فاعل ضَارِبٌ بنا کرده شد

زنده یک زن در زمانه حال یا استقبال و ضواری و ضاربه جمع تکبیر ضاربه است
 صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح - از باب فعل یفعل
 مضروب مضروبان مضروبون مضروبیه مضروبیان مضروبیات
 مضاریب مضاریب مضاریبه اسم مفعول اسمی است که دلالت کند بر ذاتی که فعل
 بر واقع شده باشد و آن ساخته شود از فعل مضارع مجهول پس علامت مضارع را دور باید
 کرد و میم مفتوح در اول او باید آورد و عین کلمه را ضم و میان عین و لام او مفعول
 آورده شود و لام کلمه را تنوین داده شود کلمه مضروب صیغه واحد مذکر اسم
 مفعول را از یضرب بنا کردند یضرب صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول بود
 چون خواستند که واحد مذکر اسم مفعول بنا کنند حرف مضارع را که یا است حذف کردند
 و بجایش میم مفتوح در آوردند و میان ضاد و راء او مفعول افزودند و آخرش با منون
 تنوین ممکن کردند یضرب مضروب شد یعنی زده میشود یا زده خواهد شد آن یک مرد
 در زمانه حال یا استقبال این طریق اخذ اسم مفعول از ثلاثی مجرد است اما اسم مفعول
 غیر از ثلاثی مجرد چون فعل مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه میم مضموم بجای حرف
 استقبال نهاده شود ما قبل آخر مفتوح کرده شود چون مکرم و صد خرج
 مضروبان صیغه تثنیه مثل ضاربیان و مضروبون صیغه جمع مثل ضاربون
 است و مضروبیه و مضروبیان و مضروبیات کضاربه و ضاربیان
 و ضاریات و مضاریب جمع تکبیر مضروب و مضروبیه هر دو است چون خواستند
 که اسم واحد را جمع تکبیر کنند حرف اول مفتوح برد ثانی را فتح دادند سوم با الف علامت جمع
 تکبیر و آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسودانند و ساکن ما قبل او کسور
 آنرا بیابدل کردند و ثانی واحد را حذف کردند و تنوین ممکن را بواسطه منع صرف حذف
 کردند مضاریب شد یعنی زده می شوند یا زده خواهند شد آن همه مروان یا زنان
 در زمانه حال و استقبال مضاریب تصغیر مضروب و مضاریبه
 تصغیر مضروبیه است و تغیرش سابقا گذشت مضاریب اندک زده میشود یا

زده خواهد شد آن یکمرد مضربیه اندک زده میشود یا زده خواهد شد آن یکمرد بزمانه
حال یا استقبال صرف کبیر فعل جحد معلوم لم یضرب لم یضرب یا
لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم تضربین لم تضربا لم تضربوا لم
تضربین لم تضربا لم تضربین لم اضرب لم اضربا لم اضربوا لم
جحد جهول لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم
تضربین لم تضربا لم تضربوا لم تضربین لم تضربا لم تضربوا
لم اضرب لم اضربا لم اضربوا لم اضربین لم اضربا لم اضربوا
شود و جحد بمعنی جو و است یعنی دانسته انکار کردن چون ماضی متحقق الوقوع است لهذا نفی
یا جحد نامیدند و لغز و آخربا صیغه جزم کند اگر حرف علت بود چون لم یضرب لم تضرب
لم اضرب لم تضرب و اگر بود بیفکند چون لم یدع و از هفت محل نون اعرابی را که علامت
رفع است ساقط گرداند چون لم یضربا لم یضربوا لم تضربا لم تضربوا
لم تضربین لم تضربا لم تضربوا لم تضربین که جمع مؤنث غائب حاضر است بحال
خود دارد و لم یضرب نزوان یکمرد در زمان گذشته لم یضرب نزوان یکمرد بزمانه گذشته
و باقی صیغها همین قیاس باید فهمید صرف کبیر فعل نفی معلوم لا یضرب
لا یضربان لا یضربون لا تضرب لا تضربان لا تضربین لا تضربوا
لا تضربون لا تضربین لا تضربان لا تضربوا لا اضرب لا اضربان
صرف کبیر فعل نفی جهول لا یضرب لا یضربان لا یضربون
لا تضرب لا تضربان لا یضربین لا تضربان لا تضربوا لا تضربین
لا تضربان لا تضربین لا اضرب لا اضربان لا اضربوا لا اضربین
ندید آری تغییر معنوی پیدا میکند یعنی فعل مثبت را بمعنی منفی گرداند زیرا که لفظ قوا و لا هر دو
موضوع است برای نفی و فرق میان هر دو آنکه لام موضوع است برای تعمیم نفی و زمان حال
و استقبال و قوا بالخصوص برای نفی حال و استقبال ما بر مضارع قلیل است چون خواهند
که فعل مضارع منفی بنا کنند صرف نفی یعنی ما یا لا بر مضارع مثبت داخل کنند چون

امر حاضرین وجه باشد صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا صَرَفًا و برین قیاس بود
 در باب مُفَاعَلَةٌ چون صَارِبٌ صَارِبًا صَارِبًا صَارِبًا و در باب
 تَفَاعُلٌ تَضَارِبٌ تَضَارِبًا تَضَارِبًا الخ و در باب فَعْلَلَةٌ دَخِرَجًا
 دَخِرَجُوا الخ و نون جمع بحال خود ماند چون اِخْرِبُنَّ و حرف علت هم از آخر ساقط شود چون
 اَدْعُ و اَرْمُ و اِنخَشَ بَا نون تاکید ثقیله اِخْرِبُنَّ اِخْرِبَانِ اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ
 اِخْرِبَانِ اِخْرِبَانِ باید دانست که نون تاکید و نون است یکی نون ثقیله و دوم نون خفیفه
 و این هر دو نون در افتاده معنی تاکید برابر مگر نزو بعضی ر نون ثقیله تاکید زیاد است به نسبت نون
 خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند یا اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ
 تو کیم و در زمانه استقبال بَا نون تاکید خفیفه اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ اِخْرِبُنَّ
 و اِخْرِبُنَّ و راصل اِخْرِبٌ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد تا قبل نون مبنی بر فتح
 گشت اِخْرِبُنَّ و اِخْرِبُنَّ شد اِخْرِبَانِ در اصل اِخْرِبَانِ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد
 از حرکت کسره و او اند برای مشابهت بنون تشبیه اِخْرِبَانِ شد و در تشبیه نون خفیفه نیامد زیرا
 که نون خفیفه در آن محل که الفت باشد نیاید و چشم آنکه نون خفیفه و انما ساکن میباشد و الفت
 نیز ساکن اگر نون خفیفه در آن محل داخل شود اجتماع ساکنین علی غلظت حدی که لازم آید و آن ممنوع
 است اِخْرِبُنَّ و اِخْرِبُنَّ در اصل اِخْرِبُوا بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقای
 ساکنین شد میان و او و نون و او را حذف کردند و ضممه اباقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف
 و او اِخْرِبُنَّ و اِخْرِبُنَّ شد باقی صیغها بهین قیاس باید نهید صرف کبیر امر
 حاضر مجهول لِتُضَرَّبَ لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا لِتُضَرَّبًا
 باید کرده شوی تو کیم و در زمانه استقبال چون خواهند که از صیغها فعل مضارع مجهول
 صیغهای فعل امر حاضر مجهول بنا کنند لام کسره جازم ماول آنها و آوردند و نون اعرابی را
 ساقط نمایند مثلاً لِتُضَرَّبَ در اصل تَضَرَّبٌ فعل مضارع مجهول بود چون لام در او نش
 در آوردند آخرش را جزم کردند بلام لِتُضَرَّبَ شد و بهین قیاس نهید صرف کبیر فعل امر
 غائب و متکلم معروف و مجهول صرف کبیر امر حاضر مجهول بَا نون

تاکید ثقیله لِتُضَارِبِينَ لِتُضَارِبَانِ لِتُضَارِبِينَ لِتُضَارِبَانِ لِتُضَارِبِينَ
 بانون تاکید خفیفه لِتُضَارِبِينَ لِتُضَارِبِينَ لِتُضَارِبِينَ صرّف کبیر امر غائب
 معلوم لِیُضَارِبُ لِیُضَارِبُ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ
 لِیُضَارِبُ باید که بزندان بگردد در زمانه استقبال لِأُضَارِبُ باید که بزخم من بگردد یا بکین در زمانه
 استقبال بانون تاکید ثقیله لِیُضَارِبِينَ بِالِیُضَارِبِينَ لِتُضَارِبِينَ لِتُضَارِبَانِ
 لِیُضَارِبَانِ لِأُضَارِبِينَ لِأُضَارِبِينَ بانون تاکید خفیفه لِیُضَارِبِينَ لِیُضَارِبِينَ
 لِتُضَارِبِينَ لِأُضَارِبِينَ لِیُضَارِبِينَ وَ لِتُضَارِبِينَ البتّه باید که بزندان بگردد در زمانه استقبال
 صرّف کبیر فعل امر غائب مجهول لِیُضَارِبُ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ
 لِتُضَارِبَانَ بِالِیُضَارِبِينَ لِأُضَارِبُ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ بِالِیُضَارِبِ
 استقبال لِأُضَارِبُ باید که زده شوم من بگردد یا بکین در زمانه استقبال لِیُضَارِبُ اصل
 یُضَارِبُ و فعل مضارع مجهول غائب و لِأُضَارِبُ در اصل اُضَارِبُ و فعل مضارع مجهول متکلم
 بود لام اکسر جازم در اولش ر آوردند و آخرش را ساکن نمودند بانون تاکید ثقیله
 لِیُضَارِبِينَ لِیُضَارِبَانِ لِیُضَارِبِينَ لِتُضَارِبَانَ لِیُضَارِبَانِ لِأُضَارِبِينَ لِأُضَارِبَانِ
 لِیُضَارِبِينَ البتّه باید که زده شود آن بگردد در زمانه استقبال لِأُضَارِبَانَ بِالِیُضَارِبَانِ
 من بگردد یا یک زن در زمانه استقبال صرّف کبیر بانون تاکید خفیفه
 لِیُضَارِبِينَ لِیُضَارِبِينَ لِأُضَارِبَانَ بِالِیُضَارِبَانِ بِالِیُضَارِبَانَ بِالِیُضَارِبَانِ
 شود آن بگردد در زمانه استقبال صرّف کبیر فعل نھی حاضر معلوم لِأُضَارِبِ
 لِأُضَارِبِ بِالِأُضَارِبِ بِالِأُضَارِبِ بِالِأُضَارِبِ بِالِأُضَارِبِ بِالِأُضَارِبِ بِالِأُضَارِبِ
 طلب ترک حدی که ماخذ آن فعل است چون خواهند که نهی بنا کنند نهی را اول فعل مضارع
 در آوردند و لای نهی در آخر فعل مضارع و زنج محل یعنی احد مذکر غائب واحد مؤنث غائب
 و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم جزم کن مثل لَمْ اِکْرَمْ اِذَا اِکْرَمْتُ و در آخر فعل مضارع حرف
 علت نباشد و لا بهفت محل نون اعراضی را هم دور بکنند و در دو محل در لفظ مضارع هیچ
 عمل نکند و نون ثقیله و خفیفه چنانکه در فعل مضارع و امری آید هم بران طریق در نهی نیز می

حرف مضارع را دور کردند و بجایش میم کسود را آوردند حرکت ما قبل آخر را بفتح تبدیل کردند و آخر را
متون تینون تکون کردند مِنْصَارٌ شَدِيدٌ آله یاری کردن صیغه واحد اسم مِنْصَارٌ از وَمَنْصَارٌ
صیغه تشبیه جمع آله است وَمِنْصَارٌ تَصْغِيرٌ مِنْصَارٌ است ای اندک آله یاری کردن گاه باشد که
بعد عین کلمه الف زیاده کنند یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس بگیرد و صیغه اسم آله ظاهر شوند چون
مِنْصَارٌ مِنْصَارٌ از مَنْصَارٌ وَمِنْصَارٌ مِنْصَارٌ تَنْصِيرٌ وَمِنْصَارٌ تَصْغِيرٌ مِنْصَارٌ
وَمَنْصَارٌ جمع تکسیر مِنْصَارٌ است وَمِنْصَارٌ تَصْغِيرٌ مِنْصَارٌ است أَنْصَارٌ صیغه اسم تَفْضِيلٌ
است و اسم تَفْضِيلٌ همی است که دلالت کند بر زیارت معنی فاعلیت نسبت دیگر چون زیدٌ
أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو یعنی زید زیاده است از عمرو در فضل و اسم تَفْضِيلٌ ساخته میشود از فعل مضارع
باین طریق که علامت مضارع که یاء است حذف کنند و همزه اسم تَفْضِيلٌ را بر آورند و عین کلمه
را فتح دهند اگر مفتوح نباشد رز به حالت خود بماند و لام کلمه را بحالت خود ای رفع بگذارند و
این طریق اخذ اسم تَفْضِيلٌ مذکر است مثلاً أَنْصَارٌ صیغه اسم تَفْضِيلٌ احد مذکر از نِصَارٌ بناکره شده
حرف مضارع دور کردند بجایش همزه مفتوحه برائے وزن أَفْعَلٌ در آوردند و حرکت ما قبل
آخر را بفتح تبدیل کردند و آخر را معرب با عراب غیر منصرف کردند اَنْصَارٌ شدی بسیار یاری
کننده بگیرد و چون صیغه مؤنث از اسم تَفْضِيلٌ بنا کنند بعد حذف علامت مضارع
فا کلمه را ضمده دهند و عین کلمه ساکن کنند و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث است
لاحق سازند و لام کلمه را فتح دهند مثلاً نَصَارٌ صیغه اسم تَفْضِيلٌ احد مؤنث است از نِصَارٌ
بناکرده شد علامت فعل مضارع را دور کردند بعد از آن را ضمده دادند و صادر اساکن
و را را فتمه و بعد از الف مقصوره افزودند نَصَارٌ شدای بسیار یاری کننده یک زن و اگر
خواهی که صیغه واحد مؤنث اسم تَفْضِيلٌ از واحد مذکر بنا کنی همزه اَنْصَارٌ را حذف کن و فاعلی
کلمه را که نون است ضمده ده و عین کلمه را که صادر است ساکن سازد و بعد از الف مقصوره را
علامت تانیث ملحق کن و ما قبلش یعنی فتح نَصَارٌ یا نِصَارٌ صیغه تشبیه مؤنث اسم تَفْضِيلٌ و نَصَارٌ
جمع و نَصَارٌ جمع تکسیر نَصَارٌ و نَصِيرٌ تَصْغِيرٌ نَصَارٌ است
صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ يَفْعَلُ نَصَرَ نَصْرًا

صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول -

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف و از باب فِعْلٌ یَفْعَلُ مَا عِلِمَ مَا عَلِمُوا الخ
ماضی منفی مجهول مَا عِلِمَ مَا عَلِمَ مَا عَلِمُوا الخ ما عَلِمَ نَدَانَتْ آن یکم
در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی مجهول -

صرف کبیر فعل مضارع معروف صیغه ثلاثی مجرد از باب فِعْلٌ یَفْعَلُ یَعْلَمُ
یَعْلَمَانِ یَعْمُوزُ تَعْلَمُ تَعْلَمَانِ یُعَلِّمُ تَعْلِمُ تَعْلِمَانِ تَعْلِمَانِ تَعْلِمَانِ تَعْلِمَانِ
نَعْلَمُ یُعَلِّمُ میدانند یا خواهد دانست آن یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث

اثبات فعل مضارع معروف فعل مضارع مجهول - یُعَلِّمُ یُعَلِّمَانِ یُعَلِّمُونَ
تُعَلِّمُ تَعْلِمَانِ یُعَلِّمُ تَعْلِمَانِ تَعْلِمَانِ تَعْلِمَانِ تَعْلِمَانِ تَعْلِمَانِ
دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

صرف کبیر اسم فاعل از باب فِعْلٌ یَفْعَلُ عَالِمٌ عَالِمَانِ عَالِمُونَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ
عَلِمَ عَالِمٌ عَالِمَانِ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَلِمَ عَالِمَانِ عَالِمَاتٌ عَوَالِمٌ
عَلِمَ عَوَالِمٌ عَالِمٌ میدانند یا خواهد دانست آن یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد

مذکر اسم فاعل وَعَلِمَةٌ وَعَلَامٌ وَعَلَمٌ وَعَلَمٌ وَعَلَمٌ وَعَلَمٌ وَعَلَمٌ وَعَلَمٌ وَعَلَمٌ
وَعَلَمٌ وَعَلَمٌ همه صیغه جمع تکیه اند می دانند یا خواهند دانست همه مردان وَعَوَالِمٌ
تصغیر عالم است اندک اندک یکر و عَوَالِمٌ وَعَلَمٌ جمع تکیه عالمه وَعَوَالِمٌ تصغیر

اسم مفعول مَعْلُومٌ مَعْلُومَانِ مَعْلُومُونَ مَعْلُومَةٌ مَعْلُومَاتٌ مَعَالِمٌ
مُعَلِّمٌ وَمُعَلِّمَةٌ مَعْلُومٌ دانسته میشود یا دانسته خواهد شد آن یکم در زمانه حال یا
استقبال صیغه واحد مذکر اسم مفعول مَعَالِمٌ دانسته میشود یا دانسته خواهند شد در زمانه

حال یا استقبال صیغه جمع مکرر اسم مفعول مذکر یا مؤنث وَمُعَلِّمٌ مُعَلِّمَةٌ
وَمُعَلِّمَةٌ مُعَلِّمَةٌ تصغیر مَعْلُومَةٌ است

صرف کبیر فعل جحد معلوم از باب فِعْلٌ یَفْعَلُ لَمْ یَعْلَمْ لَمْ یَعْلَمَا لَمْ یَعْمُوا

البته بداند شامه نان در زمانه استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث امر حاضر معروف بانون
 ثقیله علمنا^{ان} در اصل علمن^ن و چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع سه نونات شد و
 اجتماع سه نونات را در کلام عرب مستکرمه پیدا شدند بنا بر آن الف فاصل در میان نون ثقیله
 و نون جمع در آوردند تا اجتماع سه نونات نشود و برای مشابهت بنون تثنیه نون ثقیله را
 کسره دارند علمنا^{ان} شد.

بانون تاکید خفیفه اعلین^ن اعلین^ن اعلین^ن البته بدان تو یکم در
 زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث امر حاضر معروف بانون تاکید خفیفه.

حرف کبیر امر حاضر مجهول لتعلم لتعلم لتعلمو لتعلم لتعلم لتعلمن
 بانون تاکید ثقیله لتعلمن لتعلمان لتعلمین لتعلمان لتعلمان
 بانون تاکید خفیفه لتعلمن لتعلمین لتعلمین

صرف کبیر امر غائب معلوم از باب فعل یفعل لیعلم لیعلمو
 لتعلم لتعلما لیعلمن لا علم لتعلم

بانون تاکید ثقیله لیعلمن لیعلمان لیعلمین لتعلمان لیعلمان
 لا علمن لتعلمین بانون تاکید خفیفه لیعلمن لیعلمن لتعلمن لتعلمن

صرف کبیر امر غائب مجهول از باب فعل یفعل لیعلم لیعلمو لتعلم
 لتعلما لیعلمن لا علم لتعلم

بانون تاکید ثقیله لیعلمن لیعلمان لیعلمین لتعلمان لیعلمان
 لا علمن لتعلمین بانون تاکید خفیفه لیعلمن لیعلمن لتعلمن لتعلمن

صرف کبیر امر حاضر معلوم از باب فعل یفعل لا تعلم لا تعلموا
 تعلمی لا تعلما لا تعلمن

بانون تاکید ثقیله لا تعلمن لا تعلمان لا تعلمین لا تعلمان لا تعلمان
 بانون تاکید خفیفه لا تعلمن لا تعلمین لا تعلمین

صرف کبیر امر مجهول از باب فعل یفعل لا تعلم لا تعلموا لا تعلمی لا تعلمی

لَا تَعْلَمَنَّ بِأَنْوَاعٍ ثَقِيلَةٍ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ
لَا تَعْلَمَنَّ بِأَنْوَاعٍ خَفِيفَةٍ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

صرف کبیر فعل محی غائب معلوم از باب فَعَلَ يَفْعَلُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

صرف کبیر فعل محی غائب مجهول از باب فَعَلَ يَفْعَلُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ
لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ لَا تَعْلَمَنَّ

بجز ذکر یافته اکنون ابواب فرعیہ مذکورے شوند۔

باب چہارم

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ يَفْعَلُ بِقِيَمِ الْعَرَبِيِّمَا الْمَنْعُ بازداشتن
مَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ
لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ لَنْ يَمْنَعَنَّ
الظرف منه مَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ
وَمَنْعٌ وَمَنْعٌ أَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ أَمْنَعُ أَمْنَعُ أَمْنَعُ أَمْنَعُ أَمْنَعُ أَمْنَعُ أَمْنَعُ أَمْنَعُ
وَأَمْنَعُ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ مَنَعِيٌّ مَّنْعِيٌّ مَّنْعِيٌّ مَّنْعِيٌّ مَّنْعِيٌّ مَّنْعِيٌّ مَّنْعِيٌّ مَّنْعِيٌّ مَّنْعِيٌّ

صرف کبیر فعل ماضی معروف از باب فَعَلَ يَفْعَلُ مَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ
مَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ

صرف کبیر فعل ماضی مجهول از باب فَعَلَ يَفْعَلُ مَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعٌ مِّنْ مَّنْعَانِهِ
مَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ وَمَنْعًا مِّنْ مَّنْعَانِهِ
از برای مفعول بنا کنند و ماضی ثلاثی مجرد فاء فعل را ضم کنند و معین فعل را کسر دهند چون

مِنَعٌ مِّنْعًا مِّنْعُوا الخ ودر ماورای ثلاثی مجرد هر حرفی که متحرک باشد اورا ضمیه داده شود
سوائے ما قبل آخر و ما قبل آخر اکسره و حروف ساکن بدستور گذشته شود چون تَفْعَلُ
وَتَفْعُلُ وَاُفْعِلُ وَاُفْعِلُ وَاُسْتَفْعِلُ وَغَيْرَها -

صرف کبیر فعل مضارع معلوم از باب کَعَلُ یَفْعُلُ یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ
یَمْنَعُونَ مَنَعٌ مَنَعَانِ یَمْنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعُونَ مَنَعَانِ مَنَعَانِ
مَنَعَانِ مَنَعٌ مَنَعٌ -

صرف کبیر فعل مضارع مجهول یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ یَمْنَعُونَ مَنَعٌ مَنَعَانِ
یَمْنَعُونَ مَنَعٌ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعَانِ مَنَعٌ مَنَعٌ -

اسم فاعل مَانِعٌ مَانِعَانِ مَانِعُونَ مَانِعَةٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَةٌ مَانِعَاتٌ
مَانِعٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَةٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَاتٌ مَانِعَةٌ مَانِعَاتٌ
اسم مفعول مَمْنُوعٌ مَمْنُوعَانِ مَمْنُوعُونَ مَمْنُوعَةٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَةٌ
مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَةٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَاتٌ مَمْنُوعَةٌ
مَمْنُوعَاتٌ -

صرف کبیر فعل ماضی منفی معروف از باب فَعَلَ یَفْعُلُ مَانَعٌ مَانَعَانِ مَانَعُونَ
الخ ماضی منفی مجهول مَانَعٌ مَانَعَانِ مَانَعُونَ الخ -

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم لَمْ یَمْنَعُ لَمْ یَمْنَعَانِ لَمْ یَمْنَعُونَ لَمْ یَمْنَعُوا
لَمْ یَمْنَعُنَّ لَمْ یَمْنَعْنَّ لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل نفی جحد مجهول لَمْ یَمْنَعُ لَمْ یَمْنَعَانِ لَمْ یَمْنَعُونَ لَمْ یَمْنَعُوا
لَمْ یَمْنَعُنَّ لَمْ یَمْنَعْنَّ لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا
لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا لَمْ یَمْنَعُوا

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ

صرف کبیر فعل مضارع نفی مجهول لَا یَمْنَعُ لَا یَمْنَعَانِ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ
لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ لَا یَمْنَعُونَ

صرف كبير فعل نفي مؤكد معروف بالزنا صبه ارباب فعل يفعل لن تمنع
 لن تمنعان تمنعوا لن تمنع لن تمنعان تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا
 لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا
 لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا
 لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا
 لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا لن تمنعوا

صرف كبير امر حاضر معروف ارباب فعل يفعل اتمنعا تمنعوا اتمنعا تمنعوا
 بانون تأكيد ثقيله - اتمنعا اتمنعا اتمنعا اتمنعا اتمنعا اتمنعا
 بانون تأكيد خفيفه - اتمنعا اتمنعا اتمنعا اتمنعا اتمنعا اتمنعا
 امر حاضر مجهول - لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا
 بانون تأكيد ثقيله - لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا
 بانون تأكيد خفيفه - لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا

لصغ باید که باز داشته شوی تو یکم روز زمانه استقبال صینه واحد مذکر حاضر بحث اثبات فعل امر حاضر
 مجهول لتمنعا باید که البته باز داشته شوی تو یکم روز زمانه استقبال صینه واحد مذکر حاضر بحث اثبات
 فعل امر حاضر مجهول بانون ثقيله و بین طریق نون تاکید خفيفه را قیاس باید کرد -

صرف كبير امر غائب معلوم ارباب فعل يفعل لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا
 لا تمنع لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا باید که باز و در آن یکم روز زمانه استقبال صینه واحد مذکر غائب بحث اثبات
 فعل امر غائب معروف بانون تاکید ثقيله لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا
 لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا باید که بر آینه باز و در آن یکم روز زمانه استقبال
 صینه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون تاکید خفيفه
 لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا باید که البته باز و در آن یکم روز زمانه استقبال
 صینه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل امر غائب معروف بانون خفيفه -

صرف كبير امر غائب مجهول ارباب فعل يفعل لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا
 لا تمنع لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا لتمنعا باید که باز داشته شود آن یکم روز زمانه استقبال صینه واحد مذکر

فائب بحث اثبات فعل امر غائب مجهول -

بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفه لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في حاضر معلوم لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفه لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في حاضر مجهول لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
بانون تأكيد خفيفه لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في غائب معلوم لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد خفيفه لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

صرف كبير في غائب مجهول لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد ثقيله لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ
لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ بانون تأكيد خفيفه لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ لا يُمنَعَنَّ -

باب پنجم

صرف صغير فعل ثلاثي مجرد ارباب فِعْلٌ يَفْعَلُ بِكسْرِ الْعَيْنِ فِهْمًا
لِحَسْبٍ وَلِحِسَابٍ وَلِحِسَابَاتٍ شَمْرُونَ لِمَا نَبْرُونَ حَسِبَ يَحْسِبُ حَسَبًا وَ
حِسَابًا وَحِسَابَانًا فَهُوَ حَاسِبٌ وَحَسِبَ حَسِبًا وَحِسَابًا وَحِسَابَانًا
فَذَلِكَ حَسْرُبٌ لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يَحْسِبْ

لا امر منه اَحْسِبُ لِتُحْسِبُ لِیُحْسِبُ وَالنهی عنه لا تُحْسِبُ لا تُحْسِبُ
 لا یُحْسِبُ لا یُحْسِبُ الظرف منه مُحْسِبٌ مُحْسَبَانِ مُحَاسِبٌ وَ مُحِیْسِبٌ وَ الالة منه
 مُحْسِبٌ مُحْسَبَانِ مُحَاسِبٌ وَ مُحِیْسِبٌ مُحِیْسِبَةٌ مُحِیْسِبَةٌ
 مُحِیْسِبَةٌ مُحِیْسِبَةٌ مُحِیْسِبَةٌ افعال التفضیل منه اَحْسِبُ
 اَحْسَبَانِ اَحْسَبُونَ اَحَاسِبٌ وَ اَحِیْسِبٌ وَ المونث منه حُسْبٌ حُسْبَانِ حُسْبَانًا
 حُسْبٌ وَ حُسْبِیُّ برانکه مصدر این باب حُسْبَانًا بروزن فِعْلَانَةٌ وَ مُحِیْسِبَةٌ بروزن
 فِعْلَانَةٌ می آید اَمَّا حُسِبُ بِالْفِیضِ وَ مُحْسَبَانِ بِالظَّمِّ وَ الْکَسْرِ حِسَابٌ وَ حِسْبَةٌ وَ
 حِسَابَةٌ هر سه با کسر از نظر آهسته است کذا فی الصَّحَاحِ وَ الْقَامُوسِ وَ گفته اند که معجم ازین
 باب هر محسب و نَعِمَ دیگر نیامد و حَسِبَ از سَمِعَ نیز آید در کلام الهی همچنین است و
 مصدر این است که دلالت کند بر حدث و ماخذ فعل بود و در آخر معنی فارسی آن دن آید یاقن و آن
 بروزن قسم است معلوم که محسوب بفاعل باشد و مجهول که محسوب بفاعل نباشد و مصدر فعل
 فَعْلَانِ بروزن غالباً برین اوزان می آید فَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ چُون قَتَلَ فِی سِقِّ شَعْلٌ فَعْلٌ فَعْلٌ
 فَعْلٌ فَعْلٌ چُون طَلَبْتُ خَبْرٌ صِفْرٌ هُدًى وَ فَعْلَانٌ فَعْلَانٌ فَعْلَانٌ چُون رَحِمَهُ
 شَدَّ كُدْرَةً وَ فَعْلَانٌ فَعْلَانٌ چُون غَلَبَهُ سَرْدَةٌ وَ فَعَالٌ فَعَالٌ چُون ذَهَابٌ
 صَوَّافٌ سُؤَالٌ وَ فَعَالَةٌ فَعَالَةٌ چُون زَهَارَةٌ دِرَايَةٌ بَغَايَةٌ وَ فَعِيلٌ فَعِيلَةٌ
 چُون وَصِيفٌ قَطِيعَةٌ وَ فَعُولٌ فَعُولَةٌ چُون دُخُولٌ صَهْوَةٌ وَ مَفْعَلٌ مَفْعَلَةٌ
 مَفْعَلَةٌ چُون مَدَّخَلَ مَرَجِمٌ مَسْعَاةٌ که در اصل مَسْعِيَةٌ بود فَعُولٌ وَ فَعْلَانٌ فَعْلَانٌ
 چُون دَعْوَى ذِكْرَى بَشَارَى وَ فَعْلَانٌ فَعْلَانٌ چُون لِيَانٌ كَوِيَانٌ بود
 حِرْقَانٌ كُفْرَانٌ وَ فَعْلَانٌ چُون نَزْوَانٌ وَ تَعَالِيَةٌ چُون كَرَاهِيَةٌ وَ فَعْلُولَةٌ چُون قَبْلُولَةٌ
 و باقی اوزانش در کتب مطوله مرقوم اند۔

صورت کبیر فعل ماضی معلوم از باب فعل یفعل حَسِبَ حَسِبًا حَسِبُوا حَسِبْتُمْ
 حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ
 حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ حَسِبْتُمْ

هي حاضر مجهول لا تحسب لا تحسبا لا تحسبو ولا تحسبا لا تحسبن
 بانون تأكيد ثقيله لا تحسبن لا تحسبان لا تحسبن لا تحسبان
 لا تحسبن بانون تأكيد خفيفه لا تحسبن لا تحسبن لا تحسبن -

هي غائب معلوم لا يحسب لا يحسبا لا يحسبو ولا يحسبا لا يحسبن
 لا يحسب بانون تأكيد ثقيله لا يحسبن لا يحسبان لا يحسبن لا يحسبان
 لا يحسبن لا يحسبن بانون تأكيد خفيفه لا يحسبن لا يحسبن لا يحسبن -

هي غائب مجهول لا يحسب لا يحسبا لا يحسبو ولا يحسبا لا يحسبن
 لا يحسب لا يحسب بانون تأكيد ثقيله لا يحسبن لا يحسبان لا يحسبن لا
 تحسبن لا تحسبان لا يحسبن لا يحسبان لا تحسبن بانون تأكيد خفيفه
 لا يحسبن لا يحسبان لا تحسبن لا تحسبان -

باب ششم

صرف صغير صحیح ثلاثی مجرد از باب فعل یفعل یضیم العین فیہما
 الشرف والشرافة بزرگ شدن شرف شرف شرف شرفا و شرافة فهو شریف و شرف
 به شرف به شرفا و شرافة فذلک مشروف به لم یشارف لم یشارف به لا یشارف
 لا یشارف به لن یشارف لن یشارف به الامر منه اشراف لشارف بک لیشارف
 لیشارف به والنهی عنه لا تشارف لا تشارف بک لا یشارف به الظروف
 منه مشارف مشارفان مشارف ومشارف ومشارف و الا له منه مشارف
 مشارفان مشارف ومشارف مشارفان مشارف ومشارف مشارف
 مشارفان مشارف ومشارف ومشارف افعل التقضیل منه اشراف
 اشرافان اشرافون اشراف و اشراف والمؤنث منه شر فی شرفیان شرفیات
 شرف شر فی بدان اعطاک الله علما نافعاً کہ این باب لازم است و در لازم مجهول و
 مفعول نیاید زیرا کہ لازم است کہ از فاعل تجاوز نکند و مفعول نرسد اگر خواهند کہ فعل لازم

را متعدی سازند گاهی مجرور عند التحدیه بافعال و گاهی بباب تفعیل میسرند چنانکه گویند اذْهَبْتَ
 زَيْدًا وَفَرِحْتُ وَاین قیاسی نیست بلکه مقصود بر سماع ال زبان است و آنچه اهل قیاسی در طریقه تعدیه
 است همین تعدیه فعل لازم بحرف جر است چنانچه در صرف صغیر اشارت بان رفته و نیز باید دانست که
 چون فعل لازم را متعدی بحرف جر کرده مجهول سازند فعل در همه حال مفرد دارند و ضمائر مجروره موافق
 مفعول مالم لیسینی فاعله مذکر و مؤنث و مفرد و تشبیه و جمع و حاضر و غائب و متکلم آرند چنانچه
 گویند شَرَّفْتُ بِهِ شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا
 شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا
 این باب شَرَّفْتُ برون فعل و شَرَّفَاكَ برون فعالة می آید و تصغیر مصدر معروف
 شَرِيفٌ و مجهول شَوِيْرٌ بیاید.

صرف کبیر فعل ماضی معلوم مجرد صحیح از باب فَعْلٌ یَفْعُلُ شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَّفُوْا
 شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَّفْتُ شَرَفًا شَرَّفْتُ شَرَفًا
 صرف کبیر فعل ماضی مجهول شَرَّفْتُ بِهِ شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا
 شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا
 شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا شَرَّفْتُ بِهِمَا شَرَفًا بِمَا
 اثبات فعل ماضی معروف شَرَّفْتُ بِهِ بزرگ کرده شدن یکم در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب
 صرف کبیر فعل مضارع معلوم یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ
 یَشْرَفُونَ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُونَ یَشْرَفُونَ
 بزرگ میشود یا بزرگ خواهد شد آن یکم در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر
 غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف و طریق اخذش سابقا گذشت.

مضارع مجهول - یَشْرَفُ یَشْرَفَانِ یَشْرَفُونَ الح
 صرف کبیر اسم فاعل از باب فَعْلٌ یَفْعُلُ شَرِيفٌ شَرِيفَانِ شَرِيفُونَ شَرِيفَةٌ
 شَرِيفَةٌ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ
 شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ شَرِيفَانِ

اَشْرُفُ از تَشْرُفُ بنا کرده شد علامت مضارع که تا است حذف کردند بعد از فاکلمه را ساکن یافتند معنی کلمه یا مضموم همزه وصل مضموم در اولش در آوردند آخر را ساکن کردند اَشْرُفُ شد یعنی بزرگ شود تو بگرد و در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحت امر غائب معروف -
 بانون تاکید ثقیله اَشْرُفُنْ اَشْرُفَانِ اَشْرُفِيْنَ اَشْرُفَانِ اَشْرُفَانِ اَشْرُفَانِ
 بانون تاکید خفیفه اَشْرُفُنْ اَشْرُفَانِ اَشْرُفِيْنَ -

امر حاضر مجهول لِتُشْرَفْ بِكَ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكَ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ
 امر غائب مجهول لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

لِتُشْرَفُوا لِتُشْرَفُوا لِتُشْرَفُوا لِتُشْرَفُوا لِتُشْرَفُوا لِتُشْرَفُوا

بانون تاکید ثقیله لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

بانون تاکید خفیفه لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

امر غائب مجهول لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

همی حاضر معروف لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

بانون تاکید ثقیله لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

بانون تاکید خفیفه لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

همی حاضر مجهول لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

همی غائب معلوم لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

بانون تاکید ثقیله لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

بانون تاکید خفیفه لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

همی غائب مجهول لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

بانون تاکید ثقیله لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ لِتُشْرَفْ بِكُمْ

مزیذ فیه غیر مطبق را به باب آمده و نیز بعضی ثلاثی مزید را و عازده باب است بز یادتی باب

انجیال و اقوال چنانکه صاحب صراح و غیره ذکر کرده اند و مزید فیه از اگر نیند که در سه

صفت زاید باشد چنانچه سابقا گذشت -

مضارع مجهول يُكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُونَ التَّكْرِيمُ تعظیم كرهه میشود یا كرهه خواهد شد آن

یا مرد در زمانه حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول -

اسم فاعل مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ مُكْرِمٌ راز

یكْرِمُ بنا كرون حرف مضارع را كه یاد است حذف كرون و بجایش سیم مضموم در آوردند و ما قبل آخر

را بر حال خود بگذاشتند و آخر را منون تهنوت مكن كرون مَكْرُمٌ شد و طریقه اخذش بتفصیل

سابق گذشت و تصغیر مُكْرِمٌ مُكْرِمٌ و تصغیر مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَةٌ آمده است و

تعریفش نیز گذشت -

اسم مفعول مُكْرِمٌ مُكْرِمَانِ مُكْرِمُونَ مُكْرِمَةٌ مُكْرِمَتَانِ مُكْرِمَاتٌ و اسم

مفعول از غیر ثلاثی مجرد چون مستقبل مجهول آن باب باشد چنانكه سیم مضموم بجای حرف استقبال

بناوه میشود و ما قبل آخر را مفتوح شود و تفصیلش در اسم فاعل ثلاثی مجرد گذشت -

نفي جحد معلوم - از باب افعال كَمْ يَكْرِمُ كَمْ يَكْرِمَانِ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمَةٌ كَمْ يَكْرِمَتَانِ

كَمْ يَكْرِمُنَّ كَمْ يَكْرِمْنَ كَمْ يَكْرِمُوا كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمُونَ

كَمْ يَكْرِمُونَ تعظیم نكردن آن كرون در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفي جحد علم و فعل مضارع

معروف نفي جحد مجهول كَمْ يَكْرِمُ كَمْ يَكْرِمَانِ كَمْ يَكْرِمُونَ كَمْ يَكْرِمَةٌ كَمْ يَكْرِمَتَانِ -

نفي فعل مضارع معلوم از باب افعال لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَانِ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمَةٌ لَا يَكْرِمَتَانِ

لَا يَكْرِمُنَّ لَا يَكْرِمْنَ لَا يَكْرِمُوا لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ

لَا يَكْرِمُونَ لَا يَكْرِمُونَ -

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمَانِ لَا يَكْرِمُونَ التَّكْرِيمُ -

فعل نفي تأكيد بالن ناصبه لَنْ يَكْرِمُ لَنْ يَكْرِمَانِ لَنْ يَكْرِمُونَ لَنْ يَكْرِمَةٌ لَنْ يَكْرِمَتَانِ -

نفي تأكيد مجهول لَنْ يَكْرِمُ لَنْ يَكْرِمَانِ لَنْ يَكْرِمُونَ التَّكْرِيمُ -

امر حافض معلوم از باب افعال اَكْرِمُ اَكْرِمَانِ اَكْرِمُونَ اَكْرِمَةٌ اَكْرِمَتَانِ اَكْرِمَاتُ اَكْرِمُ راز

اَكْرِمُ كه وصل تا كرم بود بنا كرون و علامت مضارع كه است حذف كرون و آخر را جزم اَكْرِمُ

شد و این بهره قطعی است چون ما قبل متصل شود ساقط نگردد چون فَاكْرِمُ ثُمَّ اَكْرِمُ

زائدہ است چنانکہ در افعال صرف گروانیدان یک مرد و زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر فاعل بحث
 اثبات فعل ملحق معروف صرف کبیر فعل ماضی مجهول صُرِفَ صُرِفَا
 صُرِفُوا صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ صُرِفَتْ
 شدان یکم و زمانہ گذشتہ صیغہ واحد مذکر فاعل بحث اثبات فعل ماضی مجهول.

صرف کبیر فعل مضارع معروف از باب تفعیل يُصْرِفُ يُصْرِفَانِ يُصْرِفُونَ
 تُصْرِفُ تُصْرِفَانِ يُصْرِفُونَ تُصْرِفُونَ تُصْرِفُونَ تُصْرِفُونَ تُصْرِفُونَ
 اُصْرِفُ اُصْرِفُ اُصْرِفُ اُصْرِفُ اُصْرِفُ اُصْرِفُ اُصْرِفُ اُصْرِفُ

گروانیدان یکم و در زمانہ حال یا استقبال صیغہ واحد مذکر فاعل بحث اثبات فعل مضارع معروف
 يُصْرِفُ يُصْرِفُ يُصْرِفُ يُصْرِفُ يُصْرِفُ يُصْرِفُ يُصْرِفُ يُصْرِفُ

بحث اثبات فعل مضارع مجهول صرف کبیر اسم فاعل از باب تفعیل مُصْرِفٌ
 مُصْرِفَانِ مُصْرِفُونَ مُصْرِفَةٌ مُصْرِفَتَانِ مُصْرِفَاتٌ مُصْرِفَاتٌ مُصْرِفَاتٌ مُصْرِفَاتٌ
 مُصْرِفَةٌ مُصْرِفَةٌ مِی آید اسم مفعول مُصْرِفٌ مُصْرِفَانِ مُصْرِفُونَ مُصْرِفَةٌ
 مُصْرِفَتَانِ مُصْرِفَاتٌ تفسیر اسم مفعول برابر اسم فاعل قیاسی باید کرد.

صرف کبیر فعل نفی جحد معلوم - لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ
 نفی جحد مجهول لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ لَمْ يُصْرِفْ

باز در اول فعل مضارع در آمد آفرش را جزم کرد و علامت جزمی سقوط حرکت شد لَمْ يُصْرِفْ شد
 نفی فعل مضارع معروف لَا يُصْرِفُ لَا يُصْرِفَانِ لَا يُصْرِفُونَ

نفی فعل مضارع مجهول لَا يُصْرِفُ لَا يُصْرِفَانِ لَا يُصْرِفُونَ

صرف کبیر نفی تاکید معروف بالزناصبه لَنْ يُصْرِفَ لَنْ يُصْرِفَا لَنْ يُصْرِفُوا
 لَنْ يُصْرِفَ لَنْ يُصْرِفَ لَنْ يُصْرِفَ لَنْ يُصْرِفَ لَنْ يُصْرِفَ

امر حاضر معلوم صِرْفَا صِرْفَا صِرْفَا صِرْفَا صِرْفَا صِرْفَا صِرْفَا صِرْفَا
 بنا کنند حرف مضارع را که تا است از اولش حذف کنند و آخر ساکن چنانچه در باب افعال

تشریحاً گذشت و بنا به باقی صیغہ از سابق باید دانست.

امر حاضر مجهول. لَتَصَرَّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِتَصَرَّفُوا اَلْحَمْدُ -

امر غائب معلوم لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِیُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

امر غائب مجهول لِيُصَرِّفَ لِيُصَرِّفَ فَالِیُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

کمی حاضر معلوم لَا تُصَرِّفُ لَا تُصَرِّفُ فَالَا تُصَرِّفُوا لَا تُصَرِّفُنِي اَلْحَمْدُ -

کمی حاضر مجهول لَا تُصَرِّفُ لَا تُصَرِّفُ فَالَا تُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

کمی غائب معلوم لَا يُصَرِّفُ لَا يُصَرِّفُ فَالِاَلْحَمْدُ -

کمی غائب مجهول لَا يُصَرِّفُ لَا يُصَرِّفُ فَالَا يُصَرِّفُوا اَلْحَمْدُ -

باب سوم از ثلاثی مزید فيه

المُضَارِبَةُ یا یکدیگر زدن و ابنازی کردن دو کس در مال و تن و تجارت نمودن از مال غیر.

صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فيه از باب مُفَاعَلَةٌ ضَارِبٌ يُضَارِبُ

مُضَارِبَةٌ فَهُوَ مُضَارِبٌ وَضُورِبٌ يُضَارِبُ مُضَارِبَةٌ فَذَلِكَ مُضَارِبٌ لَمْ يُضَارَبْ

لَمْ يُضَارَبْ لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ ضَارِبٌ لِيُضَارَبَ

لِيُضَارَبَ لِيُضَارَبَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُضَارِبُ لَا تُضَارِبُ لَا يُضَارِبُ لِيُضَارَبَ لِيُضَارَبَ

مِنْهُ مَضَارِبٌ الْهَيْدَانَةُ مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ بَرَزَانَ مُفَاعَلَةٌ وَقَدْ لَوْ قَاتَلَ آيِدُ چُونِ قَاتِلٌ

يُقَاتِلُ مُقَاتِلَةٌ وَقِتَالٌ وَقِتَالٌ صَحِيحٌ وَمِثَالٌ وَابْوَابُ اِيْنِ بَابِ يَكْسَانِ اسْتِ چُونِ

ضَارِبٌ وَوَعْدٌ وَقَوْلٌ وَدَرَامَتِي اِيْنِ بَابِ يَكْسَانِ اسْتِ چُونِ

صرف کبیر فعل ماضی معلوم از باب مُفَاعَلَةٌ ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبًا وَضَارِبًا

ضَارِبًا ضَارِبًا مِنْ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ ضَارِبَتٍ

ماضی مجهول ضُورِبَ ضُورِبًا ضُورِبًا اَلْحَمْدُ. و طریقه بنائے ماضی مجهول از باب

مُفَاعَلَةٌ همان است که در ماضی مجهول باب افعال گذشت لیکن در اینجا چون فاعل مضموم شود الف

بواو منقلب گردد مثلاً ضُورِبَ بِالضَّوْرِ بِبِنَاءِ كَرْدِ حَرْفِ اَوَّلِ الْمَضْمُومِ كَرْدِ بَعْدَهُ اَلْفٌ

وَاقِعٌ شَدِيدًا قَبْلَ شِمْشِ مَضْمُومِ اَنْ اَلْفٌ بِالْجَوَائِزِ بَلْ نُمُوْدُوْا قَبْلَ اَخْرِا كَسْرُهُ وَادْوَمَ ضُورِبَ شَدِيدًا

فَعَلٌ مَضَارِعٌ مَعْلُومٌ يُضَارِبُ يُضَارِبُ يَا زِيْنُ يُضَارِبُونَ تُضَارِبُ تُضَارِبُ يَا زِيْنُ يُضَارِبُونَ

تَضَارِبُ تَضَارِيَانِ تَضَارِيُونَ تَضَارِيَانِ تَضَارِيَانِ تَضَارِيَانِ تَضَارِيَانِ
مضارع مجهول يُضَارِبُ يُضَارِبَانِ يُضَارِبُونَ الخ -

اسم فاعل مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارِبُونَ مُضَارِبَةٌ مُضَارِبَتَانِ مُضَارِبَاتٌ
تصغير اسم فاعل بيان قياس است که در باب افعال و تفعیل بیان کرده باشد -

اسم مفعول مُضَارَبٌ مُضَارِبَانِ مُضَارَبُونَ الخ -
نفي جحد معلوم لَمْ يُضَارِبْ لَمْ يُضَارِبَا لَمْ يُضَارِبُوا الخ -

نفي جحد مجهول لَمْ يُضَارَبْ لَمْ يُضَارَبَا لَمْ يُضَارَبُوا الخ -
نفي معلوم لَا يُضَارِبُ لَا يُضَارِبَانِ لَا يُضَارِبُونَ الخ -

نفي مجهول لَا يُضَارَبُ لَا يُضَارَبَانِ لَا يُضَارَبُونَ الخ -
نفي تأكيد معلوم بِالزَّنَاصِبِ لَنْ يُضَارِبَ لَنْ يُضَارِبَا لَنْ يُضَارِبُوا الخ -

نفي تأكيد مجهول بِالزَّنَاصِبِ لَنْ يُضَارَبَ لَنْ يُضَارَبَا لَنْ يُضَارَبُوا الخ -
امر حاضر معلوم ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبَاتٌ ضَارِبَاتٌ

امر حاضر مجهول لِنُضَارِبْ لِنُضَارِبَا لِنُضَارِبُوا الخ -
امر غائب معلوم لِيُضَارِبْ لِيُضَارِبَا لِيُضَارِبُوا الخ -

امر غائب مجهول لِيُضَارَبْ لِيُضَارَبَا لِيُضَارَبُوا الخ -
نهي حاضر معلوم لَا تُضَارِبْ لَا تُضَارِبَا لَا تُضَارِبُوا الخ -

نهي حاضر مجهول لَا تُضَارَبْ لَا تُضَارَبَا لَا تُضَارَبُوا الخ -
نهي غائب معلوم لَا يُضَارِبْ لَا يُضَارِبَا لَا يُضَارِبُوا الخ -

نهي غائب مجهول لَا يُضَارَبْ لَا يُضَارَبَا لَا يُضَارَبُوا الخ -
باب چهارم از ثلاثی مزید فیہ

التَّصَارُفُ دست دراز می کردن در چیزے دست در کارے کردن و برگردیدن -
صرف صغیر از فعل ثلاثی مزید فیہ از باب تفعیل تَصَارَفَ تَصَارَفَتَا تَصَارَفْنَا
فَهُوَ مُتَصَارِفٌ وَتَصَارَفَتْ يَتَصَارَفُ تَصَارَفْتُ تَصَارَفْتُمُ تَصَارَفْتُمْ لَمْ يَتَصَارَفْ

لَا يُتَصَّرُ لَا يُتَصَّرُ لَنْ يُتَصَّرَ لَنْ يُتَصَّرَ الْأَمْرُ مِنْهُ تَصَّرْتُ لَتَصَّرْتُ لِيَتَصَّرَ
 لِيَتَصَّرَ وَالتَّهْيِ عِنْدَهُ لَا تُتَصَّرُ لَا تُتَصَّرُ لَا يُتَصَّرُ لَا يُتَصَّرُ الظُّرُوفُ مِنْهُ
 مُتَصَّرٌ الْخَمْرُ بِدَانِكُمْ مَصْرُورٌ بَابُ غَالِبًا بِرُوزِنٍ تَفَعَّلَ عَمَّا آيِدُ وَكَأَنَّهَا بِشَدِّ كَبْرُوزِنٍ تَفْعَالُ
 آيِدُ جَوْنٌ يَمْلُقُ يَمْلُقُ تَمْلُقًا وَتَمْلُقًا -

صَرف كَبِيرِ فِعْلٍ ضَمِي مَعْرُوفٌ بَابُ تَفَعَّلَ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ فَوَا
 تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ
 تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ

تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ
 تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ
 صَرف كَبِيرِ فِعْلٍ مَاضِي مَجْهُولٌ نُصِرْتُ نُصِرْتُ نُصِرْتُ فَوَا الْخَمْرُ وَوَرِ مَاضِي
 مَجْهُولٌ بَابُ تَاوُفَا مَفْرُومٌ كَتَفَعَّلَ عَيْنٌ كَسُورٌ بِدَانِكُمْ قَاعِدَةٌ مَخْتَصِرَةٌ مَاضِي مَجْهُولٌ وَرِ مَاضِي
 الْبَوَابُ ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ فِيهَا نَسْتُ كَمَا مَاضِي الْكِرَامَةُ حَرْفٌ اسْتِ اُولُوشِ اِذَا تَارَ نَامَةٌ اسْتِ اَنْ
 تَاوُفَا بَعْدُ رَاضِمٌ كُنْتُ وَاقْبَلُ اَخْرَ اَكْسُورٌ جَوْنٌ تَعْتَهُدُ وَتَدُ حُرْجٌ وَ وَاكْرُ
 هَمْزَةٌ وَصَلٌ اسْتِ پَسِ هَمْزَةٌ وَحَرْفٌ ثَالِثٌ رَاضِمٌ دِهِنْدُ جَوْنٌ اَفْتَعِلُ وَ اُسْتَفْعِلُ وَ اِذَا
 يَسْجُ يَكِي اِزِينِ يَادِرَاوَلِشِ نَبَاشِدِ پَسِ اُولُوشِ رَاضِمٌ دِهِنْدُ وَاقْبَلُ اَخْرَ اَكْسُورٌ كُنْتُ جَوْنٌ
 اَكْرُومٌ وَ حُرْجٌ اِيْنِ رَاجِعٌ بَايِدُ كَرُو -

صَرف كَبِيرِ فِعْلٍ مَضَارِعٌ مَعْرُوفٌ تَفَعَّلَ يَتَصَّرُ يَتَصَّرُ فَا تَصَّرْتُ فَوَا
 تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ تَصَّرْتُ فَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا

مَضَارِعٌ مَجْهُولٌ يَتَصَّرُ يَتَصَّرُ فَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا
 يَتَصَّرُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا
 جَوْنٌ تَنْزَلُ الْمَلِيكَةُ وَتَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ وَجَانِزٌ بِاشْدِكُ تَاوُلٌ وَتَاوُومٌ اِدْغَامٌ
 كُنْتُ بَشَرٌ طَبِيكٌ بَعْدُ مَحْرُوكٌ وَبَايِدُ وَاقْعُ شُورٌ جَوْنٌ وَرَتَنَزَلُ فَنَزَلُ وَوَرْتَبَاعِدُ قَبَاعِدُ
 وَقَالُوا اَنْزَلُ وَقَالُوا اَنْبَاعِدُ -

اسْمٌ فَاعِلٌ مُتَصَّرٌ مُتَصَّرٌ فَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا
 مُتَصَّرٌ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا تَصَّرْتُ فَوَا

از اسمای بکره اسمی که در حال خود گذاشتند تا فعل را حذف کرده و فاعله را به
 حال خود گذاشتند و سیوم جایار ساکنه علامت تصغیر و آوردن حروف مدغمه را نیز حذف
 نمودند و ما قبل آخر را بر حال خود بگذاشتند و غیر اینها از مُتَصَرِّفٌ مُصَيَّرٌ و از مُتَصَرِّفَةٌ مُصَيَّرَةٌ
 شد و همچنین است تصغیر اسم مفعول

اسم مفعول - مُتَصَرِّفٌ مُتَصَرِّفَانِ مُتَصَرِّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجرد معلوم از باب تفعّل كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجرد مجهول كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

فعل مضارع نفي معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

فعل مضارع معروف مؤكداً بالزناصبه كَمْ يَتَصَرَّفُ كَمْ يَتَصَرَّفَانِ كَمْ يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ

نفي مجهول لَنْ يَتَصَرَّفَ لَنْ يَتَصَرَّفَا لَنْ يَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ

امر حاضر معروف از باب تفعّل تَصَرَّفْ تَصَرَّفَا تَصَرَّفُوا اَنْتُمْ

تَصَرَّفَا تَصَرَّفَانِ -

یا نون تأکید ثقیله تَصَرَّفَنْ تَصَرَّفَانِ تَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

امر حاضر مجهول لَتَتَصَرَّفْ لَتَتَصَرَّفَا لَتَتَصَرَّفُوا اَنْتُمْ -

امر غائب معروف لَيَتَصَرَّفُ لَيَتَصَرَّفَانِ لَيَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

امر غائب مجهول لَيَتَصَرَّفُ لَيَتَصَرَّفَانِ لَيَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي حاضر معروف لَا تَتَصَرَّفُ لَا تَتَصَرَّفَانِ لَا تَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي حاضر مجهول لَا تَتَصَرَّفُ لَا تَتَصَرَّفَانِ لَا تَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي غائب معلوم لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

نفي غائب مجهول لَا يَتَصَرَّفُ لَا يَتَصَرَّفَانِ لَا يَتَصَرَّفُونَ اَنْتُمْ -

باب پنجم از ثلاثی مزید فیہ

التضارِبُ بسیار یکدیگر را از درون صرفت صغیر از ثلاثی مزید فیہ صحیح از

الْحَمْزُ الْكُتْسَبُ كَسْبٌ كَرُوْحًا صُلَّ نَمُوْدَانِ يَكْسِرُ دُوْرَ زَمَانٍ كَزَيْدٌ صِيْفُهُ وَاحِدٌ كَرَفَاتٍ
بِحْثِ اثْبَاتِ فِعْلِ مَاضِي مَعْرُوْفٍ -

مَاضِي مَجْهُوْلٍ كُتْسِبُ الْكُتْسِبِ الْكُتْسِبُوْا الْحَمْزُ وَرَمَاضِي اِيْنِ بَابِ دُوْعَرِفِ زَائِدَةٌ
اِسْتِ الْفِ وَتَا وَطَرِيقَةٌ بِنَائِيْ مَاضِي مَجْهُوْلٍ سَابِقًا كَزَيْدٌ كَتَبَ -

مَضَارِعُ مَعْرُوْفٍ اِزْبَابِ اِفْتِعَالٍ يَكْتُبُ يَكْتُبَانِ يَكْتُبُوْنَ الْحَمْزُ -
مَجْهُوْلٍ يَكْتُسِبُ يَكْتُسِبَانِ يَكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

اِسْمُ فَاعِلٍ مُكْتُسِبٌ مُكْتُسِبَانِ مُكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ -

اِسْمُ مَفْعُوْلٍ مُكْتُسَبٌ مُكْتُسَبَانِ مُكْتُسَبُوْنَ الْحَمْزُ -

نَفْيِ جَمْدٍ مَعْلُوْمٍ لَمْ يَكْتُسِبْ لَمْ يَكْتُسِبَا لَمْ يَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -

مَجْهُوْلٍ لَمْ يَكْتُسِبْ لَمْ يَكْتُسِبَا لَمْ يَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -

فِعْلٍ مَضَارِعِ نَفْيِ مَعْلُوْمٍ لَا يَكْتُسِبُ لَا يَكْتُسِبَانِ لَا يَكْتُسِبُوْنَ الْحَمْزُ
مَجْهُوْلٍ لَا يَكْتُسِبُ لَا يَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ -

نَفْيِ مُوَكَّدٍ مَعْلُوْمٍ لَنْ يَكْتُسِبَ لَنْ يَكْتُسِبَا لَنْ يَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -
مَجْهُوْلٍ لَنْ يَكْتُسِبَ الْحَمْزُ -

اِمْرَاحَاْضِرِ مَعْلُوْمٍ اَلْكَتْسِبُ اَلْكَتْسِبَانِ اَلْكَتْسِبُوْا اَلْكَتْسِبِيْ اَلْكَتْسِبِ اَلْكَتْسِبِيْنَ -
اِمْرَاحَاْضِرِ مَجْهُوْلٍ لِكْتُسِبْ لِكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ -

اِمْرَاحَاْضِرِ مَعْلُوْمٍ لِيَكْتُسِبْ لِيَكْتُسِبَا لِيَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -
مَجْهُوْلٍ لَا تَكْتُسِبْ لَا تَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ -

نَفْيِ حَاْضِرِ مَعْلُوْمٍ لَا تَكْتُسِبْ لَا تَكْتُسِبَانِ لَا تَكْتُسِبُوْا الْحَمْزُ -
مَجْهُوْلٍ لَا تَكْتُسِبْ لَا تَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ -

نَفْيِ غَاْضِرِ مَعْلُوْمٍ لَا يَكْتُسِبْ لَا يَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ -

نَفْيِ غَاْضِرِ مَجْهُوْلٍ لَا يَكْتُسِبْ لَا يَكْتُسِبَانِ الْحَمْزُ بِرَأْسِهِ جَوْنِ عِيْنِ فِعْلِ دَرَبَابِ
اِفْتِعَالِ اِزْآنِ يَزُوْدُ حُرُوْفٍ كِهْ دَرَبَابِ تَعَاْمَلِ ذِكْرِ يَافِتِيْ كِيْ بَاشِدُ جَائِزٌ اِسْتِ كِهْ تَا سِيْ

انفعال را این گردانند و ساکن کرده در عین ادغام کنند پس دو ساکن هم شوند فا و ما بعض
 صرفیان حرکت تارا بقا دهند و در مختصم یختصم اختصا ما میگویند
 مختصم یختصم یختصا ما و بعض صرفیان فارالبسب القاء ساکنین حرکت بکسره
 دهند و گویند مختصم یختصم یختصا ما - همزه وصل از برت حرکت قابضت و
 در اینجا صرف صغیر این باب بنویسند که در نوشته آید تسهیلا للمبتدی -
 صرف صغیر - از باب انفعال مختصم یختصم یختصا ما و مختصا ما فذلک المختصم
 و مختصم یختصم یختصا ما فذلک المختصم الامر منه یختصم الخ والنهی عنه لا
 یختصم الخ الطرف منه مختصم الخ این صرف بتقرقاعده اولی است و موافق قاعده
 ثانی را نیست مختصم یختصم یختصا ما و مختصا ما فذلک المختصم و مختصم یختصم
 یختصا ما و مختصا ما فذلک المختصم الامر منه یختصم الخ والنهی عنه لا
 یختصم الخ الطرف منه مختصم الخ -

باب هفتم از قلائی مزید فیه

الانصراف باگشتن صرف صغیر قلائی مزید فیه صحیح از باب
 انفعال انصرف یصرف انصارا فانصرف و انصرف یصرف انصارا فان
 فذلک منصرف لم یصرف لم یصرف لا یصرف لا یصرف لکن یصرف
 لکن یصرف الامر منه انصرف لتصرف لیتصرف لیتصرف والنهی عنه
 لا تنصرف لا تنصرف لا یصرف لا یصرف الطرف منه منصرف الخ -
 ماضی معلوم از باب انفعال انصرف انصرفا انصرفوا الخ -
 ماضی مجهول انصرف انصرفا انصرفوا الخ -
 مضارع معلوم یصرف یصرف یصرفان یصرفون الخ -
 مضارع مجهول یصرف یصرفان یصرفون الخ -
 اسم فاعل منصرف منصرفان منصرفون الخ -
 اسم مفعول منصرف منصرفان منصرفون الخ و تصغیر منصرف منصرفون

لَمْ تَحْمَرْ أَلَمْ تَحْمِرُونَ لَمْ أَحْمِرْ لَمْ أَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 واحد مذکر فاعل مجزوم و دیگر صیغہ تاء فعل مضارع مجزوم بسبب جرم اجتماع ساکنین شد
 یعنی هر دو را ساکن شدن پس گاهی سائے دوم را فتحه و او را نیز که فتحه اخفت الحركات است
 لَمْ تَحْمِرُوا شد و گاهی کسره بسبب آنکه اصل در تحریک حرف ساکن کسره است زیرا که
 سکون در افعال مجزوم و مہموزہ کسره است در اسمائے پس ہر گاہ سکون در کلمہ ممتنع شد کسره
 عوض آن اولی است از دیگر حرکات تا عدول از آن بدون فاعل غیر مستحسن پس لَمْ تَحْمِرُوا
 شد و گاهی فاعل او غایب گردند زیرا کہ لام دوم ساکن است بسکون غیر لازم و در مثل
 این صورت او غایب جاتوا است نہ واجب ال عمل شریفین با صل لود دارند لَمْ تَحْمِرُوا
 شد و دیگر صیغہ فعل مضارع مجزوم را ہمین طریق قیاس باید کرد و نیز واضح تر میکنم
 کہ لَمْ تَحْمِرُوا اصل تَحْمِرُوا بود و لم هازمه و راول این در آورند و آخر را مجزوم
 کردند چون آخر فعل مضارع مجزوم بسکون عارض شد لهذا بعضی صرفیان فاعل او غایب
 کردند لَمْ تَحْمِرُوا شد و ترا رسد کہ اول را ساکن کرده و دوم او غایب کنی و آخر را حرکت
 کسره دہی من آنکہ کہ و در تحریک ساکن اصل است و گوی لَمْ تَحْمِرُوا و ترا رسد کہ
 فتحه اخفت الحركات است لَمْ تَحْمِرُوا شد و ہمین نظر باید ہمید لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 صیغہ واحد مؤنث فاعل او لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا صیغہ واحد مذکر فاعل او لَمْ تَحْمِرُوا
 لَمْ أَحْمِرْ لَمْ أَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا

صرف کبیر فعل مضارع نفی معلوم لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 نفی مجہول لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 نفی فعل مضارع مؤکد بالزنا صیغہ کن تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 نفی مجہول کن تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا لَمْ تَحْمِرُوا
 امر حاضر معلوم اِحْمِرُوا اِحْمِرُوا اِحْمِرُوا اِحْمِرُوا اِحْمِرُوا
 اِحْمِرُوا اِحْمِرُوا از اِحْمِرُوا بنا کردن تالی حرف مضارع با حذف کردند و آخر را
 مجزوم چون بعد حذف کردن علامت مضارع ساکن ماند و ابتدا بساکن

متعذر بود همزه مکسور و راول آن در آوردن تا تلبس نشود بمضارع متکلم در حالت
وقف **أَحْمَرُ أَحْمَرًا أَحْمَرًا** لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ قیاس باید کرد -
امر حاضر مجهول **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
امر غائب معلوم **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ لِيَحْمَرُ
لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ -
امر غائب مجهول **لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی حاضر معلوم **لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی حاضر مجهول **لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی غائب معلوم **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
هی غائب مجهول **لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -

باب همد از تلامی مزید فیه

الْحَمِيرُ از بسیار رخ شدن صفت صغیر فعل تلامی مزید فیه از
باب انبیا **لِحَمَارٍ حَمَارًا** وَاحْمَرُوا حَمَارًا حَمِيرًا
فَدَاكَ حَمَارٌ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ
يَحْمَرُ لَنْ يَحْمَرَ لَا يَحْمَرُ الْأَمْرُ مِنْهُ احْمَرُوا احْمَرُوا احْمَرُوا احْمَرُوا
لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ لِيَحْمَرَ وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ
لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ لَا تَحْمَرُ
لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ لَا يَحْمَرُ وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ
صرف کبیر فعل ماضی معلوم **احْمَرُوا احْمَرُوا احْمَرُوا** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ
احْمَرُوا تَمَّ احْمَرْتُمْ احْمَرْتُمْ احْمَرْتُمْ احْمَرْتُمْ احْمَرْتُمْ احْمَرْتُمْ -
ماضی مجهول **احْمَرُوا احْمَرُوا احْمَرُوا** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ
فعل مضارع معلوم **يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -
مجهول **يَحْمَرُ يَحْمَرُ يَحْمَرُ** وَالتَّحْمِيرُ وَالتَّحْمِيرُ -

اسم فاعل **مُحَمَّرٌ** **مُحَمَّرَانِ** **مُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

اسم مفعول **مُحَمَّرٌ** **مُحَمَّرَانِ** **مُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** اسم فاعل و اسم مفعول در صورت یکسان اند و در اصل مختلف اصل **مُحَمَّرٌ** اسم فاعل **مُحَمَّرُونَ** اصل اسم مفعول **مُحَمَّرُونَ** بود -

نفي جحد معلوم **لَمْ يُحَمَّرْ** **لَمْ يُحَمَّرَا** **لَمْ يُحَمَّرُوا** **لَمْ يُحَمَّرُوا** **الْمُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

نفي جحد مجهول **لَمْ يُحَمَّرْ** **لَمْ يُحَمَّرَا** **لَمْ يُحَمَّرُوا** **الْمُحَمَّرُونَ** -

نفي فعل مضارع معروف **لَا يُحَمَّرُ** **لَا يُحَمَّرَانِ** **لَا يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

نفي مجهول **لَا يُحَمَّرُ** **لَا يُحَمَّرَانِ** **لَا يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

امر حاضر معلوم **احْمَرِّ** **احْمَرَّا** **احْمَرُّوا** **الْمُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

مجهول **احْمَرِّ** **احْمَرَّا** **احْمَرُّوا** **الْمُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

امر غائب معلوم **يُحَمَّرُ** **يُحَمَّرَانِ** **يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

مجهول **يُحَمَّرُ** **يُحَمَّرَانِ** **يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

نفي غائب معلوم **لَا يُحَمَّرُ** **لَا يُحَمَّرَانِ** **لَا يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

نفي غائب مجهول **لَا يُحَمَّرُ** **لَا يُحَمَّرَانِ** **لَا يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

نفي حاضر معلوم **لَا يُحَمَّرُ** **لَا يُحَمَّرَانِ** **لَا يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

مجهول **لَا يُحَمَّرُ** **لَا يُحَمَّرَانِ** **لَا يُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** **الْمُحَمَّرُونَ** -

صیغه واحد مذکر غائب ماضی در اصل **احْمَرَّ** بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو

متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند **احْمَرَّ** شد و **احْمَرَّ** صیغه امر حاضر در اصل

احْمَرِّ بود بنا کرده شد از **احْمَرَّ** که در اصل **احْمَرَّ** بود تا که علامت استقبال بود حذف

کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور در اولش در آوردند **احْمَرِّ** شد

بسکون آخر آخرش را وقت کردند **احْمَرِّ** و شد بعد اول را در دوم ادغام کردند و صورت

ادغام در صیغه این باب مثل صیغه باب **اقبل** گردید هر صیغه را بقیاسن مشاکل خود

اصل بر آورده تعلیل میباید کرد و **احْمَرَّ** صیغه ماضی مجهول از **احْمَرَّ** بنا کردند حرف

اول را مضموم کردند و سوم را نیز بعده الف افتاد و قبلش مضموم آن الف را با و بدل کردند و آخر را بر حال خود گذاشتند **أَخْمُورٌ** شد و در ماضی باب **أَفْعِلَالٌ** و و حرف و باب **أَفْعِلَالٌ** سه حرف زائده اند و درین هر دو باب معنی لون و طیب بیشتر آید و این هر دو همیشه لازم شد

باب دهم از ثلاثی مزید فیه

الاستخْرَجُ طلب بیرون آمدن کردن **صَرَفٌ** صغیر فعل **ثلاثی مزید** فیه از باب استفعال **الاستخْرَجُ** **یستخرج** **استخرجا** فهو **مستخرج** و **استخرج** **یستخرج** **استخرجا** فذلک **مستخرج** کم **یستخرج** کم **یستخرج** لا **یستخرج** لا **یستخرج** لن **یستخرج** لن **یستخرج** الأمر منه **استخرج** **لستخرج** **یستخرج** **لستخرج** و انتهى عنه لا **استخرج** لا **استخرج** لا **یستخرج** لا **یستخرج** الظرف منه **مستخرج** **مستخرجان** الخ -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم - **استخرج** **استخرجا** **استخرجوا** **استخرجت** **استخرجتا** **استخرجن** **استخرجت** **استخرجتا** **استخرجتم** **استخرجت** **استخرجتما** **استخرجن** **استخرجت** **استخرجنا** -

ماضی مجهول **استخرج** **استخرجا** **استخرجوا** الخ -

مضارع معلوم **یستخرج** **یستخرجان** **یستخرجون** **تستخرج** **تستخرجان** **تستخرجن** الخ -

مضارع مجهول **یستخرج** **یستخرجان** **یستخرجون** الخ -

اسم فاعل **مستخرج** **مستخرجان** **مستخرجون** الخ -

اسم مفعول **مستخرج** **مستخرجان** **مستخرجون** الخ **تصغیر اسم فاعل** **مخیرج** و **مخیرجة** - **تصغیر اسم مفعول** **مخیرج** و **مخیرجة** من آید -

نقی جحد معلوم کم **یستخرج** کم **یستخرجا** کم **یستخرجوا** الخ -

مجهول کم **یستخرج** کم **یستخرجا** کم **یستخرجوا** الخ -

نفي معلوم لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجان الخ -

نفي مؤكد معلوم لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

مجهول لن يُستخرج لن يُستخرجاً الخ -

امر حاضر معلوم استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

مجهول استخرج استخرجاً استخرجوا الخ -

امر غائب معلوم ليستخرج ليستخرجاً الخ -

مجهول ليستخرج ليستخرجاً الخ -

نفي حاضر معلوم لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

مجهول لا تستخرج لا تستخرجاً الخ -

نفي غائب معلوم لا يستخرج لا يستخرجاً الخ -

مجهول لا يُستخرج لا يُستخرجاً الخ بدانکه در ماضی این باب سه حرف

زائده است الف وسین و تا و در استطاع یستطیع - جائز است که

تا استفعال حذف کرده استطاع یستطیع جائز است که استفعال حذف کرده

استطاع یستطیع گویند چنانچه در افصح الکلام وارد شده فما استطاعوا و قالوا یستطیع

پس این امثال را از باب افعال تصور کردن مذموب مروج است و چون از بیان ابواب

ثلاثی مزید فیه فارغ شدیم در ابواب رباعی مجرد و مزید فیه شروع می کنیم پس

بدان فکر رباعی مجرد آن فعل را گویند که در ماضی و چهار حرف اصلی باشند و آن را

یک باب است -

باب اقل رباعی مجرد

فَعَلَلَهُ بِوَن الدَّ حَرْجَةٌ والدَّ حَرْجٌ غَلَطَانِدُن سَكٌ فیره بر زمین صرف صغیر

فعل رباعی مجرد از باب فَعَلَلَهُ دَحْرَجٌ يَدْحُرُجٌ دَحْرَجَةٌ وَدَحْرَجٌ اجًا فَهُوَ

مَدْحُرَجٌ وَدَحْرَجٌ يَدْحُرُجٌ دَحْرَجَةٌ وَدَحْرَجٌ اجًا فَذَلِكَ مَدْحُرَجٌ لَمْ يَكْ حُرَجٌ

کھی حاضر معلوم لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی حاضر مجہول لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی غائب معلوم لائے خروج لائے خرجا الخ۔

کھی غائب مجہول لائے خروج لائے خرجا الخ۔ بد انکہ علامت

مضارع دین باب ہم در معروف مضموم باشد و ضابطہ کلیہ در حرکت علامت مضارع آن بود کہ اگر ماضی آن چار حرفی باشد و ہمہ حروف اہل یا بعضی اہل و بعضی زاید علامت مضارع آن در معروف نیز مضموم باشد چون یُکْرِمُ یُحَرِّفُ یُقَاتِلُ یُعَلِّمُ و اگر در ماضی آن اقل از چار حرف یا اکثر از آن باشد علامت مضارع آن مفتوح چون یُنْصَرُ یُعْتَبَرُ یُنْبَأُ عُدُّ و طَمَعُ بَابُ فَعْلَلَدَ ہفت باب اند اول تکرار لام نحو شَمَلَلْ بَابُ ووم زیادت زون بَیِّنَ العَیْنِ وَاللَّحْمِ چون قَلَسَسَ بَابُ سَوَمَ جَوَدِبَ چہارم سَاوَلْ و لَجِمَ بَیْطَرُ شَمَمَ تَهَوِّفَ ہفتم قَلَسَلَى و مزید فیہ کے راسہ باب است یک بی ہمزہ وصل علامت آن زیادت تاء است قبل چار حرف اہل و دو بی ہمزہ وصل۔

باب اول از رباعی مزید فیہ

چون اَلتَّدَّ حُرْجُ سَنَکَ فَلَطَانِیْدِنَ و گرویدن صرف صغیر فعل رباعی

مزید فیہ از باب تَفَعَّلُ تَدَّ حُرْجٌ یَتَدُّ حُرْجٌ تَدَّ حُرْجًا فہو مَتَدَّ حُرْجٌ

و تَدَّ حُرْجٌ یَتَدُّ حُرْجٌ تَدَّ حُرْجًا فَذَکَ مَتَدَّ حُرْجٌ کَمَرَتَدَّ حُرْجٌ کَمَرَتَدَّ حُرْجٌ

لَا یَتَدُّ حُرْجٌ لَا یَتَدُّ حُرْجٌ کُنْ یَتَدُّ حُرْجٌ لَزِیْتَدَّ حُرْجٌ اَلْأَمْرُ مِنْہُ تَدَّ حُرْجٌ

لَتَدَّ حُرْجٌ لَیْتَدَّ حُرْجٌ و النبی عنہ لَتَدَّ حُرْجٌ لَا تَدَّ حُرْجٌ لَا یَتَدُّ حُرْجٌ لَا یَتَدُّ حُرْجٌ

الظرف منہ مَتَدَّ حُرْجٌ مَتَدَّ حُرْجًا مَتَدَّ حُرْجًا تَدَّ حُرْجًا الخ۔

صرف کبیر فعلی ماضی معلوم از باب تَفَعَّلُ تَدَّ حُرْجٌ تَدَّ حُرْجًا تَدَّ حُرْجًا

تَدَّ حُرْجًا تَدَّ حُرْجًا تَدَّ حُرْجًا الخ۔

ماضی مجہول تَدَّ حُرْجٌ تَدَّ حُرْجًا تَدَّ حُرْجًا الخ۔

مضارع معلوم یتد خرج یتد خرجان یتد خرجون الخ -

مجهول یتد خرج یتد خرجان یتد خرجون الخ -

اسم فاعل متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

اسم مفعول متد خرج متد خرجان متد خرجون الخ -

نفي جحد معلوم لم یتد خرج لم یتد خرجا لم یتد خرجوا الخ -

مجهول لم یتد خرج لم یتد خرجا لم یتد خرجوا الخ -

نفي معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجان لا یتد خرجون الخ -

نفي مؤکد معلوم بالن ناصبه لن یتد خرج لن یتد خرجا

لن یتد خرجوا الخ -

مجهول لن یتد خرج لن یتد خرجا لن یتد خرجوا الخ -

امر حاضر معلوم تد خرج تد خرجا تد خرجوا الخ -

امر حاضر مجهول لتد خرج لتد خرجا الخ -

امر غائب معلوم لیتد خرج لیتد خرجا لیتد خرجوا الخ -

مجهول لیتد خرج لیتد خرجا الخ -

نفي حاضر معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجا الخ -

مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجا الخ -

نفي غائب معلوم لا یتد خرج لا یتد خرجا لا یتد خرجوا الخ -

نفي غائب مجهول لا یتد خرج لا یتد خرجا الخ - بدانکه

در ماضی این باب یک حرف زاید است و ملحق یتد خرج - هفت باب اند اول

چون تجلبب دوم تقلبس سوم تمسکن چهارم تجوزب پنجم تسربل

ششم تشیطن هفتم تقلسی تغییر اسم فاعل از متد خرج و حیو ج و از

متد خرجة و حیو جة آید

باب وم از رباعي مزيد فيه

الآخر نجما انوه شدن و در شستن ستارگان بر آسمان صرف صغیر فعل
 رباعي مزيد فيه از باب افعال اخرجتم یخرجون اخرجتكم اخرجتوا فهو
 اخرجتم واخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم
 لا یخرجتم لا یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم الامر منه اخرجتم لتخرجتم یخرجتم
 لیخرجتم والنهی عنه لا تخرجتم لا تخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم الظرف
 منه اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم

صرف کبیر فعل ماضی معروف اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم
 اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم

ماضی مجهول اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم

مضارع معلوم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم
 مجهول یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم یخرجتم

اسم فاعل اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم

اسم مفعول اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم

نفي جحد معلوم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم

مجهول لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم لم یخرجتم

نفي معلوم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم

مجهول لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم لا یخرجتم

نفي مؤكد معلوم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم

مجهول لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم لن یخرجتم

امر حاضر معلوم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم اخرجتم

مجهول لتخرجتم لتخرجتم لتخرجتم لتخرجتم لتخرجتم لتخرجتم لتخرجتم لتخرجتم

امر غائب معلوم لیخرجتم لیخرجتم لیخرجتم لیخرجتم لیخرجتم لیخرجتم لیخرجتم لیخرجتم

مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی حاضر معلوم لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی حاضر مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

هی غائب معروف لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف -

مجهول لا یحرف بحرف لا یحرف بحرف بداند این باب مزید فیہ رباعی است
که در همه وصل می آید و حرف در ماضی زاید است و احرار بحرف از احرار بحرف

بناروند تا که علامت استقبال است از اول مضارع حذف کردند با بعد حذف ساکن

مانند همه وصل مکسور و راولش در آوردند امر بهمان باشد بکون آخر آفرش را

وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد و چون تا اینجا است باب صحیح تمام شد

علا و در بیان ابواب مضاعف پرداخته می شوید - باید دانست که مضاعف از سه

باب اصول آمده است (۱) فَعَلَ یَفْعَلُ چون مَدَّ یَدُّ (۲) فَعِلَ یَفْعَلُ چون

فَرَّ یَفْرُ فَعَلَ یَفْعَلُ چون فَرَّ یَفْرُ -

باب اول از مضاعف

چون الفراء اگر چنین صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مضاعف -

از باب ضَرْبٌ یَضْرِبُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ

لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ لَمْ یَفْرُ

الامر مند فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ فَرَّ یَفْرُ

والنهی عنه لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ

لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ لَا یَفْرُ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ مِفْرَانِ

وَمَدٌّ اسْتَوْهَمِيكَ تَصْدِيرُهُ وَمَا دُنَيْدُ جَمْعُ كَبِيرٍ مَدُّ نِي مَوْنَتُ
فَعْلُ التَّفْضِيلِ وَمَدَّ يَاتُ جَمْعُ مَدَّ اسْتَوْهَمِيكَ

صوت کبیر فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد مضاعف
از باب نَصَرَ نَصْرًا مَدَّ مَدًّا وَمَدَّتْ مَدًّا تَامَدُّ دُنَّ مَدُّ دُنًّا
انچه در صد اوغام شد چنانکه در فرود در مَدُّ دُنَّ اوغام ممکن نشد چنانچه در
فَرَزْدَنْ گفته شد

ماضی مجهول مَدَّ مَدًّا وَمَدَّتْ مَدًّا
فعل مزارع معروف يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ
انچه در اصل يَمُدُّ بود حرکت حرف اول را نقل کرده با قبل دادند بعد از اوغام
کردند و در يَمُدُّ دُنَّ اوغام نشد زیرا که در مَدُّ دُنَّ نشد

مضارع مجهول يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ يَمُدُّ
اسم فاعل مَا دُنَّ مَا دُنَّ وَمَا دُنَّ وَمَا دُنَّ

اسم مفعول مَمْدُودٌ مَمْدُودٌ مَمْدُودٌ مَمْدُودٌ مَمْدُودٌ مَمْدُودٌ
نفي جحد معلوم لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ

نفي جحد مجهول لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ لَمْ يَمُدُّ
نفي فعل مضارع معروف لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ

نفي فعل مضارع مجهول لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ لَا يَمُدُّ
نفي توكيد بلي معروف بِالزَّنَاصِيهِ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ

نفي توكيد مجهول لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ لَنْ يَمُدَّ
امر حاضر معروف مَدَّ مَدًّا مَدَّ مَدًّا مَدَّ مَدًّا مَدَّ مَدًّا مَدَّ مَدًّا مَدَّ مَدًّا

مَدُّ دُنَّ مَدُّ در اصل مَدُّ بود و حرف اصلی از یک جنس و یک جا بهم آمدند با قبل
آنها حرف صحیح ساکن حرکت حرف اولی نقل کرده با قبل دادند و چون حاجت

لَيَبْرُ لَيَبْرُ لَيَبْرُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ
 لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ لَا تَبْرُ
 مَبْرَانِ مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ
 مَبْرَانِ وَمَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ مَبْرَانِ
 مِنْهُ أَبْرَانِ أَبْرَانِ أَبْرَانِ وَأَبْرَانِ وَأَبْرَانِ مِنْهُ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 وَبَرِيَّانِ بَرِيَّانِ مَبْرُ - صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ ظَرْفٍ فِي رَأْسِ مَبْرُ بُوْرُوْدِ حَرْفِ
 يَكُ جِنْسٍ فِي يَكُ كَلِمَةٍ آمَنُودِ وَتَحْرُكُ حَرَكَةِ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّاقِلِ كَرُوْدِ بِمَا قَبْلَ وَادْنُ
 وَأَوَّلِ رَادِرُومِ أَوْ غَامٍ كَرُوْدِ مَبْرُ شَدَّ مَبْرُ صِيغَةُ جَمْعِ اسْمِ ظَرْفٍ اسْتِ وَ مَبْرُ
 تَصْغِيرِ مَبْرُ وَ مَبْرُ تَصْغِيرِ مَبْرُ صِيغَةُ وَاحِدِ اسْمِ آلَةٍ اسْتِ وَ مَبْرُ تَصْغِيرِ مَبْرُ
 وَ مَبْرُ جَمْعِ تَكْسِيرِ اسْمِ آلَةٍ اسْتِ أَبْرُ صِيغَةُ وَاحِدِ كَرِ اسْمِ تَفْضِيلِ فِي رَأْسِ
 أَبْرُ بُوْرُوْدِ حَرَكَةِ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّاقِلِ كَرُوْدِ بِمَا قَبْلَ وَادْنُ بَعْدَهُ أَوَّلِ رَادِرُومِ أَوْ غَامٍ
 كَرُوْدِ أَبْرُ شَدَّ أَبْرُ تَصْغِيرِ أَبْرُ اسْتِ بَرِيَّانِ مَبْرُ اسْتِ أَبْرُ كَرُوْدِ رَأْسِ بَرِيَّانِ
 بَرُوْرِنِ عَلْمِي بَرُوْرِنِ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ مَبْرُ
 وَ بَرِيَّانِ تَصْغِيرِ بَرِيَّانِ اسْتِ -

صَرفِ كَبِيرِ مَاضِي مَعْلُومِ مَضَاعِفِ از بابِ عَلِمَ يَعْلَمُ بَرِيَّانِ بَرِيَّانِ
 بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ
 مَاضِي مَجْمُوعِ بَرِيَّانِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ
 مَضَارِعِ مَعْرُوفِ بَرِيَّانِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ
 مَضَارِعِ مَجْمُوعِ بَرِيَّانِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ
 فِي رَأْسِ بَرِيَّانِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ
 آهِنَا سَاكِنِ بُوْرُوْدِ حَرَكَةِ حَرْفِ أَوَّلِ الرَّاقِلِ كَرُوْدِ بِمَا قَبْلَ وَادْنُ بَعْدَهُ أَوَّلِ رَادِرُومِ أَوْ غَامٍ
 كَرُوْدِ بَرِيَّتِ شَدَّ -
 اسْمِ فَاعِلِ بَرِيَّانِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ بَرِيَّتِ -

اسم مفعول - مَبْرُودٌ مَبْرُودَانِ مَبْرُودُونَ الخ -

نفي جحد معلوم لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ
لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ لَمْ تَبْرُكْ الخ -

مجهول لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ لَمْ يَبْرُكْ الخ -

نفي معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي تاکید بالن ناصبه لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ الخ -

مجهول لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ لَنْ يَبْرُكَ الخ -

امر حاضر معلوم بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ الخ -

امر حاضر مجهول لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ لَبَّرْ الخ -

امر غائب معلوم لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ الخ -

امر غائب مجهول لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ لَيَبْرُكُ الخ -

نفي حاضر معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

نفي غائب معلوم لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

مجهول لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ لَا يَبْرُكُ الخ -

يَفْرُوْ وَيَبْرُوْ سه وجه جائز است زیرا که ضم و بیاب صد می کند برائے موافقت

عین مستقبل بود چون دیدن و بیاب عین مستقبل مفتوح یا کسور بود لهذا ضمّه ناقط

شد مضاعف ازین سه باب اصول آمده از باب مَنَعَ مَنَعٌ وَ حَسِبَ

يَحْسِبُ مطلقاً نیامده و از باب شَكَرَ يَشْكُرُ هم نیامده که در لفظ حَبَّ يَحْبُّ

و كَبَّ يَلْبُ لَبًّا فَهُوَ لَبِيْبٌ و این سه در همانند صد می کند خوانده میشود پس حاجت

لوشتن آنها نیست مضاعف از سیزده ابواب آمده و فوق بدان در استعمال اهل

زبان نشنیده چنانچه در اینجا ذکر کرده آید -

لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ لَمْ يُجَابَتْ
 الْأَمْرُ مِنْهُ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ حَابَتْ
 لِيُجَابَتْ لِيُجَابَتْ لِيُجَابَتْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُجَابَتْ لَا تُجَابَتْ لَا تُجَابَتْ
 لَا تُجَابَتْ لَا تُجَابَتْ لَا تُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ
 لَا يُجَابَتْ لَا يُجَابَتْ الظرف منه حَابَتْ الخ حَابَتْ صيغة واحد مذکر
 غائب در اصل حَابَتْ بود و حرف اصل از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند حرف
 اول را ساکن کرده و در دوم ادغام نمودند حَابَتْ شد درین باب صیغها سه
 واحد مذکر و تثنیه و جمع غائب و امر واحد مذکر و تثنیه و جمع حاضر بیک صورت
 واقع شده لیکن در اصل مختلف اند و همچنین فاعل و مفعول و ظرف بیک صورت
 واقع شده مگر اصل فاعل بکسر عین است چون حَابَتْ و اصل مفعول و ظرف بفتح
 عین چون حَابَتْ و ثبوت اصل آنها از اوزان باب آن میشود و در جمیع این باب
 ما قبل حرف اول تضعیف مده واقع است لهذا اول را بدون نقل حرکت ساکن
 کرده و در دوم ادغام کردند معروف و مجهول این باب بظاهر هم یکسان است اما
 در اصل فرقی دارد و حَوَّيْتُ ماضی مجهول در اصل حَوَّيْتُ برونن قَوَّيْتُ بود و دو
 متجانس و یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک و ما قبل آن مده اول را ساکن کرده
 و در دوم ادغام نمودند حَوَّيْتُ شد -

باب چهارم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب تَفَعَّلُ چون التَّمَدُّدُ در از شدن صرف کبیر این باب بر قیاس مسطور باید خواند
 صرف صغیر از باب تَفَعَّلُ تَمَدَّدَ تَمَدَّدَ تَمَدَّدَ وَ تَمَدَّدَ
 وَ تَمَدَّدَ وَ تَمَدَّدَ فَذَلِكَ تَمَدَّدٌ الخ این باب هم مانند صحیح بر اصل خود آید
 و چشم بالا گذشت -

باب پنجم از ثلاثی مزید فیه مضاعف

از باب انفعال چون اِنْسَدَّ دُیْنُکُمْ دُیْنُکُمْ صَیْرُ اِزْبَابِ
 اِنْفِعَالِ اِنْسَدَّ یُنْسِدُ اِنْسِدًا وَ اِنْسَدَّ یُنْسِدُ اِنْسِدًا
 فَذَکَ مَنَسَدٌ لَمْ یُنْسِدْ لَمْ یُنْسِدْ لَمْ یُنْسِدْ لَمْ یُنْسِدْ
 لَمْ یُنْسِدْ لَمْ یُنْسِدْ لَمْ یُنْسِدْ لَمْ یُنْسِدْ لَمْ یُنْسِدْ
 اِنْسِدًا اِنْسِدًا لِنَسَدٍ لِنَسَدٍ لِنَسَدٍ لِنَسَدٍ لِنَسَدٍ
 لِنَسَدٍ لِنَسَدٍ لِنَسَدٍ وَ اَلنَّهْیُ عَنْهُ لَا یُنْسِدُ لَا یُنْسِدُ
 لَا یُنْسِدُ لَا یُنْسِدُ لَا یُنْسِدُ لَا یُنْسِدُ لَا یُنْسِدُ
 لَا یُنْسِدُ لَا یُنْسِدُ اَلظُّرْفُ مِنْهُ مُنْسَدٌ اَلْحِ اَوْ فَا مِ اِیْنِ بَابِ رَابِعٌ اِزْبَابِ
 مَابِعٌ قِیَاسٌ بَابِ کَرُو -

باب هشتم از ثلاثی مزید فيه مضاعف

از باب استفعال چون اِسْتَمَدَّ اِدْمَدَّ وَ اِسْتَمَدَّ اِسْتَمَدَّ
 اِسْتَفْعَالِ اِسْتَمَدَّ یَسْتَمِدُّ اِسْتَمَدًا وَ اِسْتَمَدَّ یَسْتَمِدُّ اِسْتَمَدًا
 فَذَکَ مَسْتَمِدٌّ لَمْ یَسْتَمِدْ لَمْ یَسْتَمِدْ لَمْ یَسْتَمِدْ لَمْ یَسْتَمِدْ
 لَا یَسْتَمِدُّ لَا یَسْتَمِدُّ لَنْ یَسْتَمِدَّ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِسْتَمَدَّ اِسْتَمَدَّ
 لِنَسْتَمِدِّ لِنَسْتَمِدِّ لِنَسْتَمِدِّ لِنَسْتَمِدِّ لِنَسْتَمِدِّ
 لِنَسْتَمِدِّ لِنَسْتَمِدِّ لِنَسْتَمِدِّ وَ اَلنَّهْیُ عَنْهُ لَا یَسْتَمِدُّ لَا یَسْتَمِدُّ
 لَا یَسْتَمِدُّ لَا یَسْتَمِدُّ لَا یَسْتَمِدُّ لَا یَسْتَمِدُّ
 لَا یَسْتَمِدُّ اَلظُّرْفُ مِنْهُ مُسْتَمِدٌّ اَلْحِ -

باب نهم از رباعی مجرد مضاعف

چون الزلزلة و الزلزال سخت جنبانیدن و زلزل زلزلة و زلزلة
 مَزْلُزْلٌ اَلْحِ اِیْنِ بَابِ دَرْعَمِ اِدْعَمَ بِهَمْ وَ جَوْهَ شَلِّ مِجْمِ اِسْتَمَدَّ -

باب دهم از رباعی مجرد مضاعف

چون التزلزل جنبیدن تَزَلُّزٌ یَتَزَلُّزُ تَزَلُّزًا فَهُوَ مُتَزَلِّزٌ اَلْحِ

التفضيل منه امران امر و او غير و المونث منه امرى
امران امریات امر مبرى بد نکه یا مر در اصل یا مر بود همزه منفرد
ساکنه بالف بدل شد زیرا که هر همزه منفرد که ساکن بود رواست که بدل کرده شود
بر وفق حرکت ما قبل و بحرف علت اگر ما قبل و س ضم باشد بواو بدل کنند چون
كُوْنُوا و اگر کسره بود بیا بدل نمایند چون شَبِيتُ و اگر فتح بود بالف بدل کنند
چون يَأْخُذُوا و صُرُ صِينَه واحد مذکر حاضر امر حذف همزین و الباقى هر دو هم جائز است
مُرُوا و مَرُّ هر دو آمده لیکن حذف الفصح و اشهرست از اثبات آن اگر در اول کلمه واقع
شود چنانچه اَفْصَحُ الْقَائِلِينَ میفرماید مَرُّ و صَبِيَاكُمْ بِالصَّلَاةِ
و اگر در برج کلام واقع شود درین صورت الباقى همزه اکثر است از حذف زیرا که
علت حذف اجتماع همزین بوده در برج کلام همزه وحل بدلیل قوله تعالى
وَأَمْزَأْهَلَكْ وَمَأْصُورُ اسم مفعول و مَا صُرُ اسم ظرف در اصل مَا صُورُ
و مَا صُرُ بوده همزه بقاعده مذکور الف گشت و صَمْرُ صِينَه اسم آل را مَأْمُرُ بقاعده
مذکوره یا خواندن هم رواست مَوْتِمِرٌ تَصْفِيرٌ مَأْمُرٌ و مَا صُرُ صِينَه اسم
تفضیل در اصل أَعْرَضُ بود و همزه در یک کلمه جمع آمدند اول مفتوح ثانى ساکن ثانى
همزه بالف بدل شد زیرا که هر همزه ساکنه که بعد همزه متحرک واقع شود وفق حرکت
ما قبل خود بدل شود و جَوْ بَا چون أَمِنَ که در اصل أَعْمَنَ بود و صِنُ که در اصل
أَعْمِنَ و أَيْمَانًا که در اصل أَعْمَانًا بود و اِمْرٌ صِينَه جمع تفضیل در اصل أَعْمِرُ بود
و همزه متحرک بهم آمدند و هر دو مفتوح ثانى را بواو بدل کردند و اِمْرٌ شد زیرا که هر جائیکه
در همزه متحرک واقع شود اگر یک مکسور باشد ثانى یا شود و جَوْ بَا چون جَاءَ و أَيْمَانًا
و رَنَدَا و اِدْمٌ و اَوَمِلٌ و اَوَيْرٌ تصغیر اَمْرٌ است و اَصِيْرٌ تصغیر
اِمْرٌ است قاعده که هر همزه منفرد مفتوحه که بعد ضمه واقع شود و او گردد
و بعد کسره یا و جَوَانًا چون جَوْنٌ و مَيْرٌ که در اصل جَيْنٌ و صِيْرٌ بوده است
قاعده که هر همزه که منفرد و مفتوحه باشد و ما قبل او در واو آمده باشد و جائز است

الامر منه ائمن لتؤمن ليا من ليؤمن والنهي عنه لا تامن لا تؤمن لا يامن
 لا يؤمن الطرف منه ما من مامن ما من ومؤمن ولا له منه مامن
 مامن ما من ومؤمن مئنه مئنان ما من ومؤمنه مئنان
 ما من ومؤمن افعال التفضيل منه امن امان امنون امن اوئمن
 والمؤنت منه امنى امنيان امنياة امن وامئنى تعليلات صيغ اين باب
 بقياس باب از ريار سر بايد فهميد و صرف كبير بقياس باب علم يعلم

باب چهارم مهجوز الفاء

از باب صنع ينعم ارحم يا رخم ارحافهوا رخم وارخم يورخم ارحافك ماروخ
 الخ صرف كبير و صغير اين باب برقياس صنع ينعم بايد خواند.

باب پنجم ثلاثي مجرد مهجوز الفاء

از باب شرفت يشرفت چون الاد اب موخن ادب يادب ادبافهوا اديب
 و ادب به يودب به ادبافك مادوب به لم يادب لم يودب به لا
 يادب لا يودب به لن يادب لن يودب به الامر منه اهدب لتودب
 بك ليادب ليودب به والنهي عنه لا تادب لا تودب بك لا يادب
 لا يودب به الطرف منه مادب مادبان مادب ومؤيدب والالة
 منه مئب مئبان مادب ومؤيدب مئب به مئبتان مادب
 ومؤيدبه مئاب مئبان ماديب ومؤيديب ومؤيدبه افعال
 التفضيل منه ادب ادبان ادبون ادب و اديب و ادويدب والمؤنت منه
 ادبي ادبيان ادبيات ادب و اديب صرف كبير اين باب مانند شرفت يشرف
 وتعليلات مانند امر يامر بايد فهميد.

باب افعال از مهجوز الفاء

چون الايمان گرديدن و اين گروانيدن امن يؤمن ايمانا فهو مؤمن
 و اومن يؤمن ايمانا فاذك مؤمن لم يؤمن لم يؤمن لا يؤمن لا يؤمن

لَنْ تُؤْمِنَ لَنْ يُؤْمِنَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَمِنْ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ لِنُؤْمِنَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تُؤْمِنُ لَا تُؤْمِنُ لَا يُؤْمِنُ لَا يُؤْمِنُ الظُّرُفُ مِنْهُ مُؤْمِنٌ أَيْ مَنْ سَأَلَ مَنْ
 بُوَدُّ وَهَمْزُهُ بِهَمْزِ آءٍ مَدَّوْلٍ مَفْتُوحٍ ثَانِي سَاكِنٍ وَاجِبٌ شَدَّ قَلْبٌ دَوْمٌ بِالْفَاءِ مَنْ شَدَّ وَدَر
 أَيْ جَاءَ هَمْزُهُ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ شَدَّ يَرَاكُ وَرِيكٌ جَاءَ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ دَوَّلٌ مَكْسُورٌ ثَانِي سَاكِنٍ
 پَسْ لَزِمَ آءٍ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ كَرُونُ ضَا بَطَاشِ سَابِقًا كَذَتْ وَرِيؤُومِنُ وَوُؤُومِنُ
 قَلْبٌ هَمْزُهُ بُوَاوٌ جَائِزٌ اسْتَنْزَاجٌ وَاجِبٌ أُوؤُومِنُ وَوُؤُومِنُ بُوَدُّ وَهَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ
 اَوَّلُ مَضْمُومٌ ثَانِي سَاكِنٌ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ نَمُودُنَاؤُومِنُ شَدَّ

باب تفعیل از مهموز الفاء

التَّادِيْبُ ابْ اَمْوَحْتَن وَتَعَزَّيْ كَرُونِ اَدْبُ يُوَدَّبُ تَادِيْبًا فَمُهِي مَوْدِبٌ وَادِبٌ
 يُوَدَّبُ تَادِيْبًا فَاذَاكَ مَوْدَبٌ اَيْنَ بَابِ دَرَعِمِ اَعْلَالِ بِالنَّهْيِ صَحِيحٌ اسْتَنْزَاجٌ

باب مفاعلة از مهموز الفاء

المُوَاخَذَةُ كَرْتَا شَدَّ اَخَذَ يُوَخِذُ مَوَاخِذَةٌ فَهُوَ مَوَاخِذٌ وَ اُوَخِذَ
 يُوَاخِذُ مَوَاخِذَةٌ فَذَاكَ مَوَاخِذٌ اَيْ

باب تفاعل از مهموز الفاء

التَّنَادِبُ بَاوَبُ شَدَّ تَادَبَ يَتَادَبُ تَادِبًا فَهُوَ مَتَادِبٌ اَيْ

باب تفاعل از مهموز الفاء

التَّنَاسُ اسْ كَرْتَن تَانَسَ يَتَانَسُ تَانَسًا فَهُوَ مَتَانِسٌ اَيْ

باب افتعال از مهموز الفاء

الْاِيْتِمَانُ اِيْمَنُ شَدَّ وَ اَمَانَتُ كَسِي كَرْتَن اِيْتَمَنَ يَأْتِمُنُ اِيْتِمَانًا فَهُوَ مُؤْتَمِنٌ وَ
 اُوْتَمِنُ يُوْتَمِنُ اِيْتِمَانًا فَذَاكَ مُؤْتَمِنٌ وَصَاضِي وَ اَمْرًا حَاضِرًا وَ مَصْدَرًا اِيْمَنَ بَابِ قَاعِدِ
 اِيْمَانٌ جَارِي شَدَّ اِيْمَنَ اِيْتَمَنَ وَ اِيْمَنَ اِيْتَمَنَ وَ اِيْمَانًا اِيْتَمَانًا
 بُوَدُّ وَ هَمْزُهُ جَمْعٌ شَدَّ اَوَّلُ مَكْسُورٌ ثَانِي سَاكِنٌ ثَانِي بِيَا بَدَلٍ كَرُونُ جَوْبًا وَ مَضْمُومِي مَهْمُولِ
 قَاعِدِ اُوْتَمِنُ يَأْتِمُنُ وَ اِيْمَانًا بُوَدُّ هَمْزُهُ مَنْفُوعَةٌ سَاكِنَةٌ رَابِعَةٌ بَدَلٌ كَرُونُ جَوَازًا وَ

همزه مضارع مجهول واسم فاعل ومفعول ونظرف بواو تبدل شد چنانچه قاعده یومین مذکور شد

باب استفعال از مهور الفاء

الْأَسْتِیْمَانُ امام حسین استئمان استئماناً صیغ این باب بقیاس صیغ سابقه باید خواند و بر آوردن تعلیلات آن بر مبتدی دشوار است و باب نیفعال و لا فعلال ابواب رباعی از مهور الفاء نیامده.

مهور العین

از باب علم یعلم چون السامة ملال گرفتن سیم یسام سامة فهو سائم و سیم یسام سامة فذالك مستعوم آنم این باب بر وزن حسب محسب نیز آمده یسیم یسام الی بنانکه مهور العین ثانی مجرد از پنج باب می آید نصار و خارب و فتم و سماع و کرم چنانچه تفصیلش همی آید قاعده هر همزه متحرکه که بعد متحرک واقع شود در آن بین بین قریب یعنی خواندن همزه میان مخرج خود و مخرج حرف علتی که مطابق حرکتش باشد و بین بعید یعنی خواندن همزه میان مخرج او و مخرج حرف حلت وفق حرکت ما قبل هر دو جائز است پس در مهور العین از ثانی مجرد بصیغ ماضی قاعده بین بین جایست در مضارع و امر قاعده یسأل

مهور العین

از باب منع یمنع بسیار آمده چون سأل یسأل سؤالا فهو سائل و سئل یسأل سؤالا فذالك مسؤل و از باب تشارف یشارف نیز آمده چون اللوم ناکس شدن لوم یلوم لوما فهو لویم و لیم یلام لوما فذالك ملام و آنم و از باب ضارب یضرب انک آمده چون الترو و مانگ کردن شیر زرد زیزو زردا فهو زائر و زیزو زیزو زورا فذالك مزور و آنم در امر این ابواب بوقت اجرای قاعده یسأل همزه وصل با ساقط کردن جائز است پس در اذع زرد و در یسأل سل و در اشام سم و در اللوم لم گفته شود گو و انهای این صیغ باین وضع ضبط باید کرد زرد زرد و زیزو زیزو و زورا زورا و سئل سلا سلا و سئل سلا سلا و لم لمالوا الی لمالا لهن و در مهور العین از ابواب ثلاثی مزید همبرین قیاس قواعد جاری باید کرد.

از باب ضَرْبَ يَضْرِبُ چون اَلْهَنَّا كَوَارِثًا وَمَعْمُ شَدْنِ هُنَا يَحْنِي فَمَوْهَاتِنِي
 وَهِنِي يَهْنَاهُنَا فَذَلِكَ صَهُوْعٌ اَلْتَمَّ - درین باب چهار لغت آمده دیگر آمده یکی
 نَصَرَ يَنْصُرُ ورم مَنَعَ يَمْنَعُ سوم عَلِمَ يَعْلَمُ چهارم تَشَارَفَ يَتَشَارَفُ بدانکه در
 مَهْمُوزِ اللّام در اکثر صیغ قاعده بین بین جار لیت و در واحد ماضی مجهول چون قَرِي
 قاعده مَيَّو و در امر و سائر صیغ مضارع مجزوم قاعده همزه منفروءه ساکنه و استخراج
 تعلیلات بر زمه مبتدی است.

مَهْمُوزِ اللّام

از باب عَلِمَ يَعْلَمُ چون اَلصَّدِيقُ زَيْدٌ كَرِيمٌ صِدْقِي يَصْدُقِي صِدْقٌ
 فَمَوْ صَادِعٌ وَصِدِي يَصْدُقِي صِدْقٌ اَفْذَلِكَ مَصْدُوعٌ اَلْتَمَّ -

مَهْمُوزِ اللّام

از باب مَنَعَ يَمْنَعُ چون اَلْقِرَاءَةُ وَالْقِرَاءَةُ تُخَوِّدُنِ قَرِي يَقْرَأُ قِرَاءَةً وَقِرَاءَةٌ
 فَمَوْ قَارِيٌّ وَقَرِيٌّ يَقْرَأُ قِرَاءَةً وَقِرَاءَةٌ فَذَلِكَ مَقْرُوءٌ اَلْتَمَّ -

مَهْمُوزِ اللّام

از باب تَشَارَفَ يَتَشَارَفُ چون اَلْحُرُّ اَعْدُوٌّ لِي شَدْنِ بَجْرٍ اَجْرًا اَهُوَ جَرِيٌّ وَجَرِيٌّ اَلْتَمَّ

مَهْمُوزِ اللّام

از باب نَصَرَ يَنْصُرُ چون عَبَايَعًا لِيكُنْ مَهْمُوزِ اللّام از باب حَسِبَ يَحْسِبُ یافته
 نشده باب فعال از باب مَهْمُوزِ اللّام چون اَلْبُرَّاءُ و بری ساختن اَبْرَأَ يَبْرَأُ اَبْرَاءٌ فَهَوْ
 مُبْرِيٌّ بَابِ مَفَاعَلَةٍ از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلْمُبَارَاةُ بَايَكْرِيحَ شَدْنِ بَارَأَ يَبَارِعُ
 مُبَارَاةٌ فَهَوْ مُبَارِيٌّ بَابِ تَفْعِيلٍ از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلتَّبْرُوءَةُ بری کردن تَبَرَّأْتُ
 تَبَرُّوءَةٌ فَهَوْ مُتَبَرِّئٌ بَابِ تَفَعُّلٍ از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلتَّبَرُّاءُ بری شدن تَبَرَّأْتُ تَبَرُّاءٌ
 فَهَوْ مُتَبَرِّئٌ اَلْتَمَّ بَابِ تَفَاعُلٍ از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلتَّبَارَاةُ جَدَارِدِينِ اَلتَّبَارَاةُ
 يَتَّبَارَعُونَ تَبَارَعٌ اَلْتَمَّ بَابِ افْتَعَالٍ از مَهْمُوزِ اللّام چون اَلْجَبْرُوءَةُ دَلِيْرِي كَرْدِنِ
 اَلْجَبْرِيٌّ يَجْتَبِرُ اَلْتَمَّ -

تعییل مضارع با و دادند و تعییل که در نفس او میرسد گذاشتند لِحْصُولِ الْمَوْافَقَةِ -
 بانون تاکید ثقیله عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ
 بانون تاکید خفیفه عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ عِدَّتْ -

امر حاضر مجهول لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ وَالْهَمْزُ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ -

امر غائب معلوم لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ وَالْهَمْزُ -

بانون تاکید ثقیله لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ
 لِيُعِدَّ لِيُعِدَّ بانون تاکید خفیفه لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ
 لِيُعِدُّ لِيُعِدُّ امر غائب مجهول لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ لِتُوْعَدُ
 کهی حاضر معلوم لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ وَلَا تَعِدُّ
 لَا تَعِدُّ رَأْسُ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ بِرَأْسِ الْخَوَاسِطِ -

بانون تاکید ثقیله لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ لَا تَعِدُّ -

کهی حاضر مجهول لَا تُوْعَدُ و او با ز پس آمد زیرا که کسر نماند -

کهی غائب معلوم لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ وَلَا يُعِدُّ
 لَا يُعِدُّ - بانون تاکید ثقیله لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ لَا يُعِدُّ -

کهی غائب مجهول لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ -

مثال و اوی از باب علم يَعْلَمُ الْوَجَلُ تَرْسِدُنْ وَجَلٌ يُوجَلُ وَجَلًا فَهُوَ وَاجِلٌ
 وَوَجَلٌ يُوجَلُ وَجَلًا فَذَكَ مَوْجُولٌ لَمْ يُوجَلْ لَمْ يُوجَلْ لَا يُوجَلُ لَا يُوجَلُ
 لَنْ يُوجَلَ لَنْ يُوجَلَ الْأَمْرُ مِنْهُ اِجْبَلُ لِيُوجَلَ لِيُوجَلَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ
 لَا تُوَجَلُ لَا تُوَجَلُ لَا يُوجَلُ الْمَطْرَفُ مِنْهُ مَوْجَلٌ مَوْجَلَانِ مَوْجَلٌ
 وَمَوْجِلٌ وَالْأَلَةُ مِنْهُ مِيْجَلٌ مِيْجَلَانِ مَوْجِلٌ وَمَوْجِلَةٌ
 مِيْجَلَتَانِ مَوْجِلٌ وَمَوْجِلَةٌ مِيْجَالٌ مِيْجَالَانِ مَوْجِلٌ وَمَوْجِلَةٌ
 مَوْجِيلٌ وَمَوْجِيلَةٌ اَفْعَالٌ لِتَفْضِيلِ مِنْهُ أَوْجَلٌ أَوْجَلَانِ أَوْجَلُونَ
 أَوْجِلٌ وَأَوْجِيلٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ وَجَلٌ وَجَلِيَانٌ وَجَلِيَاتٌ وَجَلٌ وَوَجِيلٌ

رعایت حرف حلق نکردند زیرا که فتح برائے حرف حلق قیاسی نیست بلکه سماعی است
 و علامات دیگر صیغ بقیاس صیغ وَعَدَّيَعِدُ بوده است امر حاضر معلوم
 ضَمُّ ضَعَا ضَعُوًّا ضَعِي ضَعَا ضَعُنْ ضَعْمٌ سائل اَوْضَعُ بود و او را برائے
 موافقت باب حذف کردند و همزه که بجهت تعدد ابتدا بسکون آورده بودند چون ابتدا
 بسکون نماند او را نیز حذف ساختند ضَعْمٌ شد -

بانون تاکید ثقیله ضَعْنٌ ضَعَانٌ ضَعُنٌ ضَعِنٌ ضَعَانٌ ضَعْنَانٌ
 بانون تاکید خفیفه ضَعْنٌ ضَعْنٌ ضَعِنٌ ضَعِنٌ -

امر حاضر مجهول لِتَوْضَعْ لِتَوْضَعَا بر اصل خود است -

مثال واوی از باب حَسِبَ بِحَسْبِ يَحْسِبُونَ الْوَرْمُ آمَسِكُ وَرِمٌ يَرِمُ وَرْمًا
 فَهُوَ وَارِمٌ وَوَرِمٌ يُوْرِمُ وَرِمًا فَذَكَ مَوْرُومٌ كَمْ يَرِمُ كَمْ يُوْرِمُ لَا يَرِمُ لَا يُوْرِمُ لَنْ يَرِمَ
 لَنْ يُوْرِمَ الْأَمْرُ مِنْهُ رِمٌ لِيُوْرِمَ لِيُوْرِمَ وَالشَّيْءُ عِنْدَهُ لَا تَرِمُ لَا تُوْرِمُ لَا يُوْرِمُ
 لَا يُوْرِمُ الظرف منه مَوْرِمٌ مَوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ وَالآلَةُ مِنْهُ مِيُوْرِمٌ
 مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ مَوْرِيْمَةٌ مِيُوْرِمَةٌ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمَةٌ مِيُوْرِمَةٌ
 مِيُوْرِمَانِ مَوَارِمٌ وَمَوْرِمٌ وَمَوْرِمَةٌ أفعال التفضيل منه أُوْرِمُ
 أُوْرِمَانِ أُوْرِمُونَ أُوْرِمٌ وَأُوْرِمٌ وَالْمَوْثُ مِنْهُ وَرْمِيٌّ وَرْمِيَانِ وَرْمِيَاتٌ
 وَرْمٌ وَوَرْمِيٌّ أَقلى صیغ این باب بحسب مثل صیغ باب وَعَدَّيَعِدُ است مِيُوْرِمٌ صیغ
 واحد که در اصل مَوْرِمٌ بعد ما بقاعده اِيجَلْ باشد و همین قیاس کن مِيُوْرِمَانِ مِيُوْرِمَةٌ
 مِيُوْرِمَانِ غیره مثال واوی از باب فَسَّرْتُ يَكْتُرُ فَيُكْرِمُونَ الْوَسْمُ
 وَالْوَسَامَةُ حَسَنٌ وَارْشَدٌ وَسَمٌ يُوْسَمُ وَسَامَةٌ وَوَسَامَةٌ فَهُوَ وَسِيْمٌ وَوَسِيْمَةٌ
 يُوْسَمُ بِهِ وَسَامٌ وَسَامَةٌ فَذَكَ مَوْسُومٌ بِهِ لَمْ يُوْسَمْ لَمْ يُوْسَمْ بِهِ لَا يُوْسَمُ
 لَا يُوْسَمُ بِهِ لَنْ يُوْسَمَ لَنْ يُوْسَمَ بِهِ الْأَمْرُ مِنْهُ أَوْسَمٌ لِيُوْسَمَكَ لِيُوْسَمَ بِهِ
 وَالشَّيْءُ عِنْدَهُ لَا تُوْسَمُ لَا تُوْسَمُ بِكَ لَا يُوْسَمُ لَا يُوْسَمُ بِهِ الظرف منه مَوْسَمٌ
 مَوْسَمَانِ مَوَائِمٌ وَمَوَائِمٌ وَالآلَةُ مِنْهُ مِيَسَمٌ مِيَسَمَانِ مَوَائِمٌ مِيَسَمَةٌ

وَبُسْمَانٍ مَوَاسِيمٌ وَمَوْسِمَةٌ مِيسَاظِنٌ مَوَاسِيمٌ وَمَوْسِيمٌ وَمَوْسِيمَةٌ
 افعال التفضیل منه اَوْسَمُ اَوْسَمَانٌ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمٌ وَاوَسِيمٌ وَاَلْمَوْنَتُ مِنْهُ
 وَسَمِيٌّ وَسَمِيَانٌ وَسَمِيَاتٌ وَسَمٌ وَسَيْمِيٌّ مَثَلِ صَحِيمٍ اسْتِ - بَلَانْدٌ دَرِصِفِ كَبِيرَانِ الْبَوَابِ
 جز تعبرائی که بیان کریم ویکر بیم تغییر واقع نشود همه ابواب بر صرف کبیر ابواب پیشین
 باید گردانید مثال واوی از باب افعال چون اَلْاِضَادُ تَرْسَابِنْدُنْ
 اَوْعَدُ يُوْعِدُ اِيعَادًا فَهُوَ مَوْعِدٌ وَاَوْعِدُ يُوْعِدُ اِيعَادًا اَفْدَاكَ مَوْعِدٌ لَمْ
 يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَا يُوْعِدُ كُنْ يُوْعِدُ لَنْ يُوْعِدَ الْاَمْرُ مِنْهُ اَوْعِدْ
 لِتُوْعِدْ لِيُوْعِدْ لِيُوْعِدْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوْعِدْ لَا يُوْعِدُ لَا يُوْعِدُ
 الطرف منه مَوْعِدٌ اَلْحِ اِيعَادٌ مصدر در اصل اِوْعَادٌ بود و اَوْسَاكُنْ رَا بَهْت
 كَسْرَةً مَقْبَلِ بِيَا كَرْدِنْدِ اِيعَاكُ شَدُ وَبَاتِي صِبْغِ رَا بَرِ بَابِ صَحِيمٍ قِيَاسِ بَايْدِ كَرْدِ
 مثال واوی از باب تفعیل چون التَّوَكَّلُ وَيَكِلُ سَاخُنْ وَكُلُّ يُوَكِّلُ
 تَوَكَّلَ فَهُوَ مَوْكِّلٌ اَلْمَانِدُ صَحِيمٌ بِرِصَلِ خُودِ اسْتِ مَثَالِ اَوِي اِزْ بَابِ مَفَاعَلَةٍ
 لَلْوَاظِبَةِ مِمِّشْكَ كَرْدِنِ وَاطْبُ يُوَاطِبُ مَوَاطِبَةٌ فَهُوَ مَوَاطِبٌ وَوُطِبَ اَلْحِ
 مانند صَحِيمٌ بِرِصَلِ خُودِ اسْتِ مَثَالِ اَوِي اِزْ بَابِ تَفَعُّلٍ چُونِ التَّوَكَّلُ تَكِيهِ وَاعْتِمَادِ
 كَرْدِنِ تَوَكَّلُ يَتَوَكَّلُ تَوَكَّلَا اَلْحِ مَثَالِ اَوِي - اِزْ بَابِ تَفَاعُلٍ چُونِ التَّوَافِقُ
 بِيَكْدِ بِيَكْرُ مَرَاتِنِ شَدِنِ تَوَافِقٌ يَتَوَافِقُ تَوَافِقًا فَهُوَ مَتَوَافِقٌ اَلْحِ مَثَالِ اَوِي اِزْ
 بَابِ اِنْتِعَالٍ چُونِ اَلْاِثْقَادُ اِفْرُخْتِ شَدِنِ اِثْقَدُ يَثْقِدُ اِثْقَادًا فَهُوَ مَثْقِدٌ
 وَاِثْقَدُ يَثْقِدُ اِثْقَادًا اَفْدَاكَ مَثْقِدٌ لَمْ يَثْقِدْ لَمْ يَثْقِدْ لَا يَثْقِدُ لَنْ يَثْقِدَ
 لَنْ يَثْقِدَ الْاَمْرُ مِنْهُ اِثْقَدُ لِيَثْقِدَ لِيَثْقِدَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَثْقِدْ لَا يَثْقِدُ لَا
 يَثْقِدُ لَا يَثْقِدُ الطَّرْفُ مِنْهُ مَثْقِدٌ اَلْحِ اِثْقَادٌ مصدر در اصل اِوْثِقَادٌ بود و اَوِ
 مَوْضِعِ فَا رَا اِنْتِعَالِ وَاقِعِ شَدُ وَاوِ رَا تَا كَرْدِ دَرِ تَا اِدْغَامِ نَمُودِنْدِ زِيْرَا كِهْ وَاوِ يَا تِ اَصْلِي كِهْ
 فَا رَا اِنْتِعَالِ بَا شَدُ تَا شَدِ دَرِ تَا اِدْغَامِ بَايْدِ
 ماضی معلوم اَثَقَدْتُ اَثَقَدْتُمْ اَثَقَدْتُمْ اَثَقَدْتُمْ اَثَقَدْتُمْ

مثال یائی از باب ضارب یضرب چون المیبر قمار بافتن پسریبیر
 میسرافهویا سیر و یسیر یوساگ میسرافذاک میسور لم ییسر لم یوساگ
 ییسر لا یوساگ لن ییسر کن یوساگ الامر منه ایسرتوساگ لییسر لیوساگ والنهی
 لا ییسر لا توساگ لا ییسر لا یوساگ الطرف منه میسراف میسراک ان میاساگ و
 مییسراف الاله منه میسراف میسراک ان میاساگ و مییسراف میسراف و میسراف
 میاساگ و مییسراف میسراف میسراک ان میاساگ و مییسراف
 مییسرافه افعل لتفضیل منه ایسراف ایسراک ان ایسراک ان ایسراف و اییسراف
 و المونت منه یسراف یسراف یسراف یسراف و ییسراف صرف کیرانند صحیح
 است مگر در مضارع مجهول که یوساگ یوساگ ان یوساگ انکم ست یوساگ در اصل
 ییسراف بود یا ساکن یا قبلش مضموم آن یا داو شد زیرا که هر دو ساکن غیر مدغم که بعد ضممه
 واقع شود واو گردد و این قاعده در اجوف هم می آید چنانکه در فعلی چون بین کلمه یا
 شود واو گردد چون طوبی و کوسنی که در اصل طیبی و کوسنی بود بخلاف
 آن فعلی که صفت باشد یائی او را تبدیل نمیشود البته ضممه ماقبل یارا بکسره بدل کنند
 تا با سلامت بماند چون مشیه حیکی و قسمة ضیزی که در اصل حیکه
 و ضیزی بود و همچنین دران فعل که جمع افعل است یائی او را سلامت و مانند
 ضممه ماقبل را بکسره بدل کنند تا با سلامت بماند چون بیض و عین جمع ابیض
 و اعین که در اصل بیض و عین بود۔

مثال یائی از باب علم یعلم چون الیاس تا امید شدن بیس بیس
 یاسافهویا یس و ییس یوعس یاسافذاک میسوس لم ییسس لم
 یوعس لا ییسس لا یوعس لن ییسس کن یوعس الامر منه ایس
 لتوعس لییسس لیوعس والنهی عنه لا ییسس لا توعس ... لا
 ییسس لا یوعس الطرف منه مییسس میسسان میاسس و مییسس
 و الاله منه مییسس میسسان میاسس و مییسس میسسه میسسان

لَا يَسْتَيْسِرُ أَذَاكَ مُسْتَيْسِرٌ لَمْ يَسْتَيْسِرْ لَمْ يَسْتَيْسِرْ لَا يَسْتَيْسِرُ لَا يَسْتَيْسِرُ لَنْ
يَسْتَيْسِرُ لَنْ يَسْتَيْسِرُ الْأَمْرُ مِنْهُ اسْتَيْسِرَ لَيْسَتْ يَسْتَيْسِرُ لَيْسَتْ يَسْتَيْسِرُ وَالنَّهْيُ عِنْدَ
لَا تَسْتَيْسِرُ لَا تَسْتَيْسِرُ لَا يَسْتَيْسِرُ الظَّرْفُ مِنْهُ مُسْتَيْسِرٌ الْح

ابواب مُعْتَلِّ الْعَيْنِ

اجوف واوی از باب نصر ینصر القول گفتن قال يقول قوله فهو قائل
وقيل يقال قوله اذاك مقول لم يقل لم يقل لا يقول لا يقال لن يقول لن
يقال الامر منه قل لقل ليقل ليقل والنه عنده لا تقل لا تقل لا يقل الظرف
منه مقال مقالان مقائل ومقيل والاله منه مقول مقولان
مقاول ومقيل مقوله مقولتان مقاول ومقيلة مقوال مقولان
مقاول ومقيل ومقيلة افعال التفضيل منه اقول اقوال اقولون اقاول
اقيل والمونث منه قول قولبان قوليات قول وقويل بدانکه اجوف واوی از
سباب آمده اند نصر وضارب وسمع چنانکه باید مقال صیغه واحد مذکر اسم ظرف در
اصل مقول بود و او متحرک ماقبل او حرف صمیم ساکن حرکت و او را نقل کرده ماقبل دادند
و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن و او را بالف کردند مقال شد و مقال
جمع تکسیر مقال است مقال اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رو
کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم باالف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مقاول شد مقیل تصغیر
مقال است مقال اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند رو نمودند باصلش که
مقول بود حرف اول را ضم کردند و ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد او غام مقیل شد مقیلة تصغیر مقولة صیغه واحد
مونث اسم آله است و مقاول جمع تکسیر آن و اقاول جمع تکسیر اقول صیغه واحد مذکر
اسم تفضیل و اقیل تصغیر آن و در مقول و مقولة که اسم آله است اگر چه او متحرک ماقبلش
ساکن و بقاعده مقول حرکت و او را باقبل دادن سزاوار بود لیکن این چنین نکردند

زیرا که هر دو در اصل مقول بودند الف را حذف نمودند مقول شد و بعد حذف الف تا در آخر
افزودند مقوله گشت و مقول بسبب مانع که وقوع الف بعد واو است نقل حرکت
نکردند پس درین هر دو که فرع آن هستند هم نقل حرکت نمودند -

صرف کبیر فعل ماضی معلوم قال تالاً قالوا قالت قلنا قلن قلت قلتما قلتم
قلت قلتما قلن قلت قلنا قال در اصل قول بود واو متحرک تا قبلش مفتوح واو بالف
بدل شد زیرا که هر دو ای ویائی متحرک که بعد فتحه واقع شود الف گردد بشرط چند (۱) آن واو
ویا فاکر نباشد چون فوعکد (۲) بین لیفیت نباشد چون حی (۳) قبل از الف تشبیه نباشد
چون دعوا (۴) قبل مده زائده واقع نگردد چون طویل (۵) قبل یاء مشدود وزن تاکید
نباشد چون انخسین (۶) بمعنی لون و عیب نباشد چون عود (۷) بر وزن فعلا ان نباشد
چون جولا ان هر جا که این شروط متحقق شوند آن واو یا بالف بدل کرده شوند و الا فلا قلن
در اصل قولن بود چون واو الف شد الف بالتقاسه ساکنین بیفتاد قلن شد فتحه قاف را ضممه

بدل کردند تا بران دلالت کند که از اینجا عین فعل که افتاده است واو بود یا -
فعل ماضی مجهول قیل قیلوا قیلت قیلتا قلن قلت قلتما قلتم قلت قلتما
قلنت قلت قلنا قیل در اصل قول بود کسره بر واو ثقیل بود زیرا که واو تحت ضممه است
آن کسره را نقل کرده بقاف دادند بعد سبب حرکت تا قبل قول شد واو ساکن تا قبلش مکسور
واو را بیابا بدل کردند واو از قلن تا آخر بالتقاسه ساکنین بیفتاد ضممه اصل قاف بانام صورت
معروف و مجهول و امریکه شد لیکن در اصل مختلف اصل قلن ماضی معروف قلن است و اصل
قلن مجهول قولن و اصل قلن امر قولن -

فعل مضارع معلوم یقول یقولان یقولون تقول تقولان یقولن تقولن
تقولون تقولین تقولان یقولن یقولون در اصل یقول بود ضممه بر واو ثقیل بود
نقل کرده با قبل دادند یقول شد زیرا که حرکت واو و یا با قبل آن که ساکن باشد نقل کنند عین
آن حرکت فتحه باشد واو و یا بالف سازند بشرط مذکور بالا و در یقولن و یقولان و بالتقاسه
ساکنین بیفتاد فعل مجهول یقال یقالان یقالون یقالن یقالان

قُولُنْ اَعْلَالَاتِ اِنْ بَحَثَ بِقِيَاسِ نَوْنِ ثَقِيلَةٍ بِاَيْدٍ نَهْمِيدٍ - اَمْرٌ حَاضِرٌ مَجْمُولٌ
 لِيُقَلَّ لِيُقَالُ لِيُقَالُو الْتَقَالِي لِيُقَالَا لِيُقَلَّتْ اَعْلَالِ اِنْ صَبَّحَ سَابِقًا بَلَدِشْتِ -
 بَانُونَ تَاكِيدٌ ثَقِيلَةٌ لِيُقَالَتْ لِيُقَالَاتِ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ
 بَانُونَ تَاكِيدٌ خَفِيفَةٌ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ لِيُقَالَنَّ -
 اَمْرٌ غَائِبٌ مَعْلُومٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ
 لِيُقَلَّنْ - تَعْلِيلَاتِ اِنْ بَحَثَ رَابِعِيٌّ مَجْمُولٌ بِقِيَاسِ بَايْدِرُودِ -

اَمْرٌ غَائِبٌ مَجْمُولٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ
 هِيَ حَاضِرَةٌ مَعْلُومَةٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَالُو لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ

وَصَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو
 مَعْدُومَةٌ لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو
 وَصَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو
 مَتَحَرِّكٌ بُوَدَاكُونٌ مَاتَقَلَّشْ مَفْتَحٌ كَشَتْ اَزْ اَبْاَلْفِ بَدَلٌ كَرَدْنَا لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو
 سَاكِنٌ بِيْتَاوَدَا لِيُقَلَّ لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو لِيُقَالُو
 لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ
 لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ لِيُقَلَّنْ
 خَافَ يَخَافُ خَوْفًا هُوَ خَائِفٌ وَخَيْفٌ يَخَافُ خَوْفًا فَذَلِكَ مَخَوْفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ
 لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ كُنْ يَخَافُ كُنْ يَخَافُ كُنْ يَخَافُ كُنْ يَخَافُ كُنْ يَخَافُ كُنْ يَخَافُ
 لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ
 وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَخَوْفٌ مَخَوْفَانِ مَخَاوِفٌ وَخَيْفٌ مَخَوْفَةٌ مَخَوْفَتَانِ مَخَاوِفٌ وَخَيْفَةٌ
 مَخَاوِفٌ مَخَاوِفَانِ مَخَاوِفٌ وَخَيْفٌ وَخَيْفَةٌ اَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ اَخَوْفٌ اَخَوْفَانِ
 اَخَوْفُونَ اَخَاوِفٌ وَخَيْفٌ وَخَيْفَةٌ وَخَوْفٌ خَوْفِيَانِ خَوْفِيَاتٌ خَوْفٌ خَوْفِي
 بَلَاكَةٌ مَخَاوِفٌ صِيغَةٌ مَجْمُوعَةٌ اَزْ اَنْ مَخَوْفٌ صِيغَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ اَسْمِ ظَرْفٍ اَسْتَوِيضٌ مَخَوْفٌ
 صِيغَةٌ اَلَا اَسْتَوِيضٌ تَصْنِيغٌ مَخَوْفٌ اَسْتَوِيضٌ وَخَيْفَةٌ تَصْنِيغٌ مَخَوْفَةٌ -

اورا بالف بدل کر دیا قائم شد و راقن تا آخر الف باجتماع ساکنین بیفتاد۔
 ماضی مجہول اَقِمَّ اَيْمُوا اَنْجِ اَصْلُ اَقِيْمِ اَقِيْمٌ بِوَدْ كَسْرَةٍ وَاوْرَانِقْلُ كَرِهَ
 بَقَانِ وَاوْدَانِ اَقِيْمٌ شَدَّ وَاوْ سَاكِنٌ مَا قَبْلَ اَوْ كَسْرٍ اَنْزَا بِمَا يَبْدُلُ كَرِهَ اَقِيْمٌ شَدَّ۔
 مضارع معلوم يُقِيمُ يُقِيمَانِ يُقِيمُونَ يُقِيمُ يُقِيمَانِ يُقِيمُونَ اَنْجِ اَصْلُ يُقِيمُ يُقِيمُونَ
 بِوَدْ كَسْرٍ وَاوْ ثَقِيلٌ بِوَدْ نَقْلٍ كَرِهَ بِمَا يَبْدُلُ شَدَّ بِمِثْلِ شَدَّ وَاوْرَانِقْلُ
 وَاوْدَانِ بِاَلْقَاةِ سَاكِنِ بِيَفْتَادُ۔ مضارع مجہول يُقَامُ يُقَامَانِ يُقَامُونَ
 اَنْجِ اَعْلَلُ اِنْ بَحْتِ بِرِقْيَاسٍ يُقَالُ اسْت۔

اسم فاعل مُقِيمٌ مُقِيمَانِ مُقِيمُونَ مُقِيمَةٌ مُقِيمَاتٌ بِرِقْيَاسٍ يُقِيمُ يُقِيمَانِ اَنْجِ
 اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ اَنْجِ بِرِقْيَاسٍ يُقَامُ يُقَامَانِ۔
 نفي جحد معلوم لَمْ يُقِيمْ لَمْ يُقِيمَا لَمْ يُقِيمُوا لَمْ يُقِيمَا لَمْ يُقِيمُوا لَمْ يُقِيمُوا
 وَاوْرَانِقْلُ كَرِهَ بِمَا يَبْدُلُ شَدَّ بِمِثْلِ شَدَّ وَاوْرَانِقْلُ كَرِهَ بِمَا يَبْدُلُ شَدَّ
 لَمْ يُقَامَا لَمْ يُقَامَا اَنْجِ لَمْ يُقِيمَا لَمْ يُقِيمُوا وَاوْرَانِقْلُ كَرِهَ بِمَا يَبْدُلُ شَدَّ
 فعل مضارع نفي معلوم لَا يُقِيمُ وَلَا يُقِيمَانِ اَنْجِ۔

نفي مجہول لَا يُقَامُ وَلَا يُقَامَانِ اَنْجِ۔
 نفي مؤکد معلوم كُنْ يُقِيمُ كُنْ يُقِيمَانِ اَنْجِ۔
 نفي مؤکد مجہول كُنْ يُقَامُ كُنْ يُقَامَانِ اَنْجِ۔

امر حاضر معلوم اَقِمَّ اَقِيْمَا اَقِيْمُوا اَنْجِ۔ سائل اَقِيْمُ اَقِيْمُوا وَاوْ كَسْرٍ
 ما قبلش حرف صیغ ساکن حرکت وَاوْ نَقْلٍ كَرِهَ بَقَانِ وَاوْدَانِ اَقِيْمٌ شَدَّ وَاوْرَانِقْلُ كَرِهَ
 بِمَا يَبْدُلُ شَدَّ بِمِثْلِ شَدَّ وَاوْرَانِقْلُ كَرِهَ بِمَا يَبْدُلُ شَدَّ۔

امر حاضر مجہول لِيقَمَ لِيقَمَا اَنْجِ۔
 فعل امر غائب معلوم لِيقَمِ اَنْجِ
 مجہول لِيقَمَ لِيقَمَا اَنْجِ۔
 نفي حاضر معلوم لَا يُقِيمُ وَلَا يُقِيمَانِ اَنْجِ۔

متحرک ما قبلش مفتوح و او را بالف بدل کردند پس اجتماع ساکنین شد میان الف و یا الف را
 حذف کردند اجتناب شد لفظ ماضی امر و تشبیه و جمع مذکر با هم مشبیه شدند لیکن در اصل تفاوت است
 امر حاضر مجهول لِجُتِبَ لِجُتِبَا اَنَّهُ -
 فی حاضر معلوم لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبَا اَنَّهُ -
 فی حاضر مجهول لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبَا اَنَّهُ -

فی غائب معلوم لَا يُجْتَبُ لَا يُجْتَبَا اَنَّهُ بر آوردن اعلال دیگر صیغ بر متمدی و شوا
 یت اجوف واوی از باب اِنْفَعَال چون الْأَنْقِيَاءُ گردن نهادن اِنْفَادُ
 يَنْقَادُ اِنْقِيَادًا اَفْهُو مَنقَادًا و اِنْقِيَادُ يَنْقَادُ اِنْقِيَادًا اَفْذَاكَ مَنقَادًا لَمْ يَنْقُدْ لَمْ يَنْقُدْ اِنْقَادًا
 لَا يَنْقَادُونَ لَنْ يَنْقَادُوا اَمْرٌ مِنْهُ اِنْقَادٌ لِيَنْقُدَ لِيَنْقُدَ وَالتَّهْيُ عِنْدَ اَلتَّنْقُدِ
 لَا تَنْقُدُ لَا يَنْقُدُ لَا يَنْقُدُ الظرف منه مَنقَادًا اَنَّهُ اِنْ قَادَ در اصل
 اِنْقَادُ بود و او متحرک ما قبل او مفتوح و او را بالف بدل کردند اِنْقَادُ شد يَنْقَادُ در اصل
 يَنْقُودُ بود و او بی جهت الفتح ما قبل بالف بدل شد اِنْقِيَادُ ماضی مجهول در اصل اِنْقِيَادُ
 بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل و او ساکن ما قبل او
 مکسور از اسیا بدل کردند اِنْقِيَادُ شد باقی اعلال و صرف کبیر این باب بروفق باب
 اِنْفَعَال اجوف واوی است. کَمَا مَرَّ اِنْفَاءً -

اجوف واوی از باب اِسْتِفْعَال چون اَلْاِسْتِعَانَةُ یاری خواستن اِسْتِعَانَاتُ
 يَسْتَعِينُ اِسْتِعَانَةً فَهُوَ مُسْتَعِينٌ و اِسْتَعِينُ يَسْتَعِينُ اِسْتِعَانَةً فَنَالِكُ
 مُسْتَعَانٌ لَمْ يَسْتَعِنْ لَمْ يَسْتَعِنْ لَا يَسْتَعِينُ لَا يَسْتَعِينُ لَنْ يَسْتَعِينُ لَنْ يَسْتَعِينُ
 لامر منه اِسْتَعِنْ اِسْتَعِنْ لِيَسْتَعِنَ وَالتَّهْيُ عِنْدَ اَلاِسْتَعِينِ لَا يَسْتَعِينُ
 لَا يَسْتَعِنُ الظرف منه مُسْتَعَانٌ اَنَّهُ بَدَا نَكْرُ اِسْتِعَانَةً مَصْدَرٌ رِوَايَاتُ اِسْتَعْوَانًا بَدَا
 بقاعده اِقَامَةٌ تعیل باید کرد فعل ماضی معروف اِسْتَعَانَ اِسْتَعَانَا
 اِسْتَعَانُوا اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعَانَتْ اِسْتَعْنَتْ اَنَّهُ اصل سْتَعَانَ اِسْتَعُونَ
 بود و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل

متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استعانت شد
 همچنین است استعانتکرا استعانت در اصل استعوت بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت با او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
 آن واو را بالف بدل کردند و الف با جماع ساکنین بیفتاد استعانت شد.

ماضی مجهول استعین استعینا استعینوا الخ استعین در اصل استعوت
 بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند اکنون قاعده
 که واو ساکن با قبل او مکسوران و او بیابدل شد استعین گشت در استعانت که در
 اصل استعوت بود و او یا شد و یا بالتقاء ساکنین حذف گشت.

مضارع معلوم يستعين يستعينان يستعينون تستعين تستعينان
 يستعين تستعين الخ يستعين در اصل يستعون بود و او متحرک با قبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند بعد و او ساکن ماقلش مکسوران و او بیابدل
 شد يستعين گشت برین قیاس است و در باقی مگر در يستعين و تستعين
 التقاء ساکنین شد یا حذف کردند.

مضارع مجهول يستعان يستعانان يستعانون الخ يستعان
 در اصل يستعون بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل
 دادند و او در اصل متحرک بود اکنون ماقلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند يستعان
 شد برین قیاس است باقی صیغ -

اسم فاعل مستعين مستعينان مستعیون الخ مستعين در اصل
 مستعون بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند بعد
 و او ساکن ما قبل او مکسوران و او بیابدل شد مستعين گشت.

اسم مفعول مستعان مستعانان مستعان در اصل مستعون بود و او
 متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بعین دادند و او در اصل متحرک بود -
 اکنون ماقلش مفتوح گشت آن را بالف بدل کردند مستعان شد.

امر حاضر معلوم استعین استعینا استعینوا استعینی استعین راز
 تستعین بنا نمودند علامت استقبال را حذف ساختند بعد حذف ساکن باذمه وصل
 مکسور در اولش در آوردند و آخر ساکن کردند علامت قعی سقوط حرکت شد پس التقل ساکنین
 شد در میان یا و نون یا را حذف کردند استعین شد امر حاضر مجهول لتستعین
 لتستعنا الخ - امر غائب معلوم لیستعین لیستعینا لتستعینوا الخ
 امر غائب مجهول لیستعین لیستعنا لتستعنا الخ -

کمی حاضر معلوم لا تستعین لا تستعینا ابواب استفعال از اجوف و اومی
 بر اصل خود بسیار آمده و چون استعوز و استصوب و غیر اینها -

اجوف یا لی از باب ضرب یضرب چون البیع فروختن و خریدن باء یدیع
 بیعافه و بیع و بیع بیعافه ذالک مبیع لم یبع لم یبع لا یبیع لا یباع لن
 یبیع لن یباع الامر منه یبیع لیبع لیبع والنهی عنه لا یبع لا یبع لا یبع
 الظرف منه مبیع مبیعان مبالم و مبیع و الاله منه مبیع مبیعان مبالم و مبیع
 مبیعان مبالم و مبیع مبیعان مبالم و مبیع و مبیع و مبیع و مبیع
 مبیعان ابیعون ابیع و ابیع و المونث منه یبغی بیعیان بیعیات مبیع
 مبیع بدانکه مبیع صیغه ظرف در اصل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بیاد آید
 مبیع شد مبایع جمع تکبیر مبیع است و مبیع تصغیر مبیع بیعی صیغه واحد مونث
 اسم تفضیل در اصل بیعی بر وزن فعلی بود و هم یارا با کسره بدل کردند برای مویا یا بیعی شد
 ماضی معلوم باء با عا با عوا با عت با عتا یعن یعت یعما یعتم یعت
 یعما یعتن یعت یعنا باء در اصل بیع بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا بالف
 بدل شد باء گشت و شرطیکه بقاعده قال مذکور شد در اینجا هم مشروط است
 یعن در اصل بیعن بود یا بجهت الفتح ما قبل الف شد و الف با اجتماع ساکنین
 بیفتاد و فتحه یار را کسره بدل نمودند تا دلالت کند بر آن که عین فعل که افتاده است
 یا و استانه و او -

هَيَّبَ رَوْنٌ سَمِعَ بُوْدِيَا مَتْرَكٌ مَاقِلٌ اَوْ مَفْتُوحٌ اَنْ يَارَابَالَفَ كَرُوْنْدَهَابٌ شَدُو
 بِمِثْنِ اَصْلِ هَيَّبَ يَهَيَّبُ بُوْدِيَا رَوْنٌ يَسْمَعُ يَابْقَاعِدَه مَذْكُوْرَالْفَ شَدِيْحَابٌ
 كَرُوْدِيَا بَاتِي اَعْلَالَاتٌ صِيغَ اِيْنِ بَابٍ صَرْفٌ كَبِيْرٌ بِقِيَاسِ اَنْجَمِ بِيَانِ كَرُوْدَه اِيْمٌ اسْتَخْرَاجٌ مِيْتُوَانٌ كَرُو
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ اِفْعَالٍ چُوْنِ اَلْاَكْمَارَةِ پُرَانِيْدِنِ اَطَارِ يَطِيْرُ اِلْاَكْمَارَةُ هُو
 مَطِيْرُوْ اَطِيْرُ يَطِيْرُ اِلْاَكْمَارَةُ فَذَاكَ مَطَارٌ تَا اَخْرَجَ بِقِيَاسِ اَقَامَ يُقِيْمُ اِقَامَةً
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ تَفْعِيْلٍ چُوْنِ اَلتَّضْيِيْعِ ضَالَعٌ كَرُوْنٌ ضَيَّعَ يُضَيِّعُ تَضَيُّعًا اَلْمَ
 بِرْمَلِ خُوْدَا سَتِ اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ تَفْعُلٍ چُوْنِ تَخَيَّرَ يَخَيِّرُ مَخَيَّرًا تَا اَخْرَجَ
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ مَفَاعَلَةٍ بِاِيْعٍ مَبَايِعَةٌ اَنْ نِيْزَ بِرْمَلِ خُوْدَا سَتِ
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ تَفَاعُلٍ تَبَايَعٌ بِتَبَايَعٍ تَبَايَعًا تَا اَخْرَجَ
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ اِنْفِعَالٍ اَبْيَضٌ يَبْيِضُ اَبْيَضًا اَلْمَ
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ اِفْعِيْلَالٍ اَبْيَاضٌ يَبْيِضُ اَبْيَضًا مِمَّ بِرْمَلِ خُوْدَا اَنْدَ
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ اِنْفِعَالٍ اِخْتَارَ يَخْتَارُ اِخْتِيَارًا هُو مَخْتَارٌ وَاخْتِيْرٌ
 يَخْتَارُ اِخْتِيَارًا فَذَاكَ مَخْتَارٌ اَلْمَ اِخْتَارَ بِرْمَلِ خُوْدَا بِسَبَبِ اِنْفِتَاحِ مَاقِلِ
 اَلْمَ شَدُو اِخْتِيْرٌ بِرْمَلِ اِخْتِيْرٌ بُوْدِيَا كَسْرَهٗ بِرِيَا ثِقِيْلٌ بُوْدِيَا مَاقِلِ وَاوْدَنْدَ بَعْدَ اِزْ سَلْبِ
 مَرَكْتِ مَاقِلِ اِخْتِيْرٌ شَدُو بَاتِي اَعْلَالِ اِيْنِ بَابِ رَابْرَا جِتَابِ قِيَاسِ بَايْدِ كَرُو
 اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ اِنْفِعَالِ اَنْهَارٌ يَنْهَارُ اَنْهِيَارًا هُو مَنهَارٌ بِرْقِيَاسِ اِنْفِقَادِ
 يَنْهَارُ اِنْفِقَادًا هُو مَنَقَادٌ اَجُوْفٌ يَائِي اِزْبَابِ اِسْتِفْعَالِ اِسْتِنَارٌ
 يَسْتِنِرُ اِسْتِنَارَةً بِرْقِيَاسِ اِسْتَعَانَ يَسْتَعِيْنُ اِسْتِعَاْنَةً

ابواب الناقص

صَرَفٌ صَغِيْرٌ فَعْلٌ ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ نَاقِصٌ وَاوِيٌّ اِزْبَابِ تَصَرُّوْنِ
 چُوْنِ اَلدَّعَاوِ وَاللِّدْعُوَّةِ خَرَانِدِنِ دَعَايْدُ عُوْدُ عَاوًا اَهْوَدُ اِيْمٌ وُدِيْعِيٌّ يُدْعِي
 دُعَاوًا فَذَاكَ مَدْعُوٌّ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ
 يَدْعِيٌّ اِلَّا مَرْمَنَهٗ اُدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ لِيَدْعُ

لَا تَدْعُ لَا يَدْعُ لَا يَدْعُ الطُّرُوفُ مِنْهُ مَدْعَى مَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمُدْيِعٍ
 وَالْأَلَّةُ مِنْهُ مَدْعَى وَمَدْعِيَانِ مَدَاعٍ وَمُدْيِعٍ مَدْعَاةٌ مَدْعَاتَانِ مَدَاعٍ
 وَمُدْيِعِيَةٌ مَدْعَاةٌ مَدْعَايَانِ مَدْعَايٌ وَمُدْيِعِيٌّ وَمُدْيِعِيَّةٌ أَفْعَالُ التَّفْضِيلِ
 مِنْهُ أَدْعَى دُعِيَانِ أَدْعَوْنُ أَدَاعٍ وَأَدْيِعُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ دُعْوَى دُعَوِيَانِ
 دُعَوِيَاتٌ دُعِيٌّ دُعِيٌّ بِأَنَّكَ نَاقِصٌ وَأَوْسَى أَرْبَعُ بَابٍ مِي آيَةُ نَصَرَتِيصَكْرُ وَنَبِيْعٌ
 يَسْمَعُ وَفَتِي يَفْتِي وَكُرْمٌ يَكْرُمُ وَخَرَبٌ يَخْرُبُ لِيَكُنْ أَرْبَابُ فَكْرَبَ يَكْرِبُ بِرَسْبِلِ شَاذٌ
 مِي آيِدُ وَهَوْفٌ يَأْتِي نِيْرًا نَاقِصٌ وَأَوْسَى أَرْبَعُ يَفْتِي نَبَاهِدُهُ مَدْعَى بِاسْمِ طَرَفٍ وَمَدْعَى بِاسْمِ آلِهِ
 أَسْلُ مَدْعُوٌّ بَفَتْخِ سِيمٍ وَمَدْعُوٌّ بِكُسْرِ سِيمٍ بُوْدُوا وَوَمُتَحَرِّكٌ بِاقْبَلِشِ مَفْتُوحٌ وَأَوْرَا الْفَ كَرِيْدَانِ
 التَّقَايِ سَاكِنِيْنَ شَدِيْمِيَانِ الْفِ وَتَنْوِيْنِ الْفِ اِفْتَادُ وَصَدْعِيٌّ وَمَدْعَى شَدُوْا كَرِيْدِيْنِ هِرُوْدُ صِيْفُهُ
 اَزْجِهْتِ الْفِ وَلَا يَأْتِي اِضَافَتٌ بَاخِرٌ تَنْوِيْنِ بِنَاشِدِ الْفِ سَاقِطٌ لَشُوْدُ زِيْرَا كِهْ دَرِ نِيْصُوْرَتِ اِجْتِمَاعِ
 سَاكِنِيْنِ نِيْ يَانْدِ چُوْنِ اَلْمَدْعَى وَاَلْمَدْعَى وَوَمَدْعَاكُمُ وَمَدْعَاكُمُ مَدْعَاةٌ
 وَوَسَلِ مَدْعَاةٌ بُوْدُوا وَوَدَّرْطَرَفِ اِفْتَادُ وَبِعْدِ اَلْفِ زَائِدٌ هَمْزُهُ كُشْتٌ مَدَاعٍ صِيْنَتُ جَمْعِ
 طَرَفِ وَادَاعٍ جَمْعٌ مَذْكَرٌ اِسْمُ تَفْضِيْلِ وَوَسَلِ مَدْعَاةٌ بُوْدُوْنَ مَقَاعِلُ قَدَاعٍ بُوْدُوْنَ اَفَاعِلُ
 بُوْدُوْا قَدْ شَدُوْا اَزْ رَاجِ اَنْ وَوَيَاكُشْتُ بَعْدَ اَزَانِ يَأُوْا قَدْ شَدُوْا رُوْزِنِ مَقَاعِلُ لِهَذَا يَأُوْا
 وَوَرَكْرَهْ تَنْوِيْنِ اَنْ بَعِيْنِ لَمْ يَكُنْ كَرِيْدَانِيْدُ مَدَاعٍ وَادَاعٍ كُشْتٌ مَدْعِيَانِ وَمَدْعِيَانِ
 تَشْبِيْهُ طَرَفِ وَآلِهِ اَدْعِيَانِ تَشْبِيْهُ اِسْمِ تَفْضِيْلِ وَمَدْعَى جَمْعُ اَلْمَدْعَى مَدْعَوَانِ بَفَتْخِ
 سِيمٍ وَمَدْعَوَانِ بِكُسْرِ سِيمٍ وَادْعَوَانِ مَدَاعٍ بُوْدُوا وَوَرِ مَوْضِعِ چَهْرَمِ اِقْتَادُهُ لِهَذَا وَوَاوِ
 رَا يَا كَرِيْدَانِيْدُ مَدْعِيَانِ وَمَدْعِيَانِ وَادْعِيَانِ وَمَدْعِيَانِ كَرِيْدَانِيْدُ رُعْبِيٌّ مَوْثُ
 اِسْمُ تَفْضِيْلِ وَوَسَلِ دُعْوَى بُوْدُوا وَوَلَامِ فَعْلُهُ وَاقْعُ شَدَانِ وَوَاوِ بَاشِدُ دُعِيٌّ وَوَدْعِيَانِ
 وَوَدْعِيَاتُ الْفِ بَاشِدُ صَرْفِ كَبِيْرًا نَاقِصٌ وَوَسَلِ اَزْ بَابِ نَصَرَتِيصَكْرُ دَعَا
 دَعَوَا دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ
 دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ
 دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ دَعَوَاتٌ
 كَرِيْدِيْدُ اَعَاكُشْتُ بِأَنَّكَ الْفِي كِهْ بَدَلِ اَزْ وَوَاوِ اَدْرَهْ اِسْتِ بَصُوْرَتِ الْفِ نُوْشْتُهُ شُوْدُ لِهَذَا

در دعای الف بنویسند و هر الفی که بدل از یا باشد بصورت یا نوشته شود چون رهی در
 دعوی ضعیفه تنبیه و او بسبب اتصال آن بالف تشبیه سلامت مانده زیرا که الف تشبیه تعلیل
 و مانع میکند دعوی اصل بود و او بسبب الفتح تا قبل الف گشت و الف
 بالتقائے ساکنین بیفتاد و دعوی شد همچنین دعوت اصل دعوت بود و او بقاعده
 مذکور الف گشت و الف با اجتماع ساکنین بیفتاد و الف دعوتاً بالتقائے ساکنین
 تقدیرے محذوف گردید و از دعوت تا آخر همه ضعیفها بر اصل خود اند.

ماضی مجہول دعی دُعِیَا دُعُوَا دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ
 دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ دُعِیْتُ
 کسره تا قبل یا شد زیرا که هر دو که در طرف یا در حکم طرف بعد کسره واقع شود آن را بیابد
 کنند و اصل دُعُوَا دُعُوُوُ بود و او متحرک بافتش نکسور آن را و را بیابد کردند
 دُعِیُوُ اشد بعد از آن ضم بر یا و شوار داشته نقل کرده با قبل و او بعد سلب حرکت
 تا قبل یا با اجتماع ساکنین بیفتاد و دعوا شد.

مستقبل معروف و نید عُوَیْدُ عُوَانِ یَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوَانِ یَدُ عُوُوُ
 نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوَانِ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوَانِ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ
 نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ
 قیاس است حال نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ
 یَدُ عُوُوُ جمع مذکر اشلش یَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ
 بیفتاد و او که لام فعل بود بسبب اجتماع ساکنین بیفتاد یَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ
 شد یَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ جمع مؤنث بر اصل خود اند بروزن یَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلْنَ
 وَ تَعْمَلْنَ و تَعْمَلْنَ و تَعْمَلْنَ و تَعْمَلْنَ و تَعْمَلْنَ و تَعْمَلْنَ و تَعْمَلْنَ و تَعْمَلْنَ
 کرده با قبل و او بعد از سلب حرکت تا قبل و او بهمت التقائے ساکنین بیفتاد.

نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ
 نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ نَدُ عُوُوُ

تَدْعِيْنَ اُدْعِيْ نُدْعِيْ يَدْعِيْ واصل يدعو بود و او در چهارم جائے واقع شد و
 ما قبل او غیر مضموم و او را بیا بدل کردند تَدْعِيْ شد بعد یا متحرک ما قبلش فتوح یا
 را بالف بدل نمودند تَدْعِيْ گشت و همچنین در تَدْعِيْ و اُدْعِيْ و نُدْعِيْ و او یا گوید و یا
 الف شد و در پَدْعِيَّان و تَدْعِيَّان و او را بیا بدل کردند و در يَدْعُوْنَ و
 تَدْعُوْنَ و تَدْعِيْنَ و او باشد و یا الف و الف جهت التماس ساکنین بیفتاد
 و در يَدْعِيْنَ و تَدْعِيْنَ جمع مؤنث و او را بیا بدل کردند صورت واحد مؤنث
 حاضر و جمع مؤنث حاضر متحد شده یعنی بعد تعلیل لیکن مواحد مؤنث حاضر تَدْعِيْنَ
 اصل تَدْعُوْمِيْنَ بود بر وزن تَفْعَلِيْنَ و او در رابع کلمه افتاد یا شد بعد از آن یا متحرک
 و ما قبل آن مفتوح یا را الف گردانیدند اجتماع ساکنین شد میان الف و یامی ضمیر الف
 محذوف گشت تَدْعِيْنَ گوید تَدْعِيْنَ جمع مؤنث حاضر و اصل تَدْعُوْنَ بر وزن
 تَفْعَلَز بود و او را بقاعده مذکوره یا گردانیدند تَدْعِيْنَ شد.

اسم فاعل داع داعیان داعون دعاة دعاء دعوى دعوان دعاء
 دعوى دوى داعية داعيات داع داعى دوى دوى داع داع
 داع بود و او در چهارم جا افتاد و ما قبل او کسور و او را بیا بدل کرده ضمیر بر یا ثقیل بود
 انداختند یا بالتماس ساکنین بیفتاد و داع شد و چون الف لام در ساری یا باقی مانده چون
 الداعى و او آورد داعیان جهت کسره ما قبل یا شد و دعاة دعاون که اصل داعون و نذر
 و او یا شد ضمیر بر یا ثقیل بود و ما قبل او در بعد از سلب حرکت ما قبل یا بالتماس ساکنین
 بیفتاد داعون بر وزن فاعون شد دعاة جمع تکسیر از آن داع است داع اسم
 واحد بر وزن خواستند که آنرا جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که داعو بود حرف اول
 مفتوح است ثالث رافعه و او در الف را حذف کرده عوض او تا در آخرش در آمدند
 دعاة شد و او بسبب الفتح ما قبل بالف بدل شد دعاة شد بعد فحة و ال را بضم
 بدل کردند تا التیس نشود بصلاً و قسماً که ایشان مفروض جمع دعاة شد دعاة جمع
 تکسیر از آن داع است داعية و اصل دعاة بود و او در چهارم جا واقع شد و ما قبلش

کسور و او را باید کرد داعیه شد برین قیاس است داعیان داعیات و داع
 تصغیر داع و داعیه تصغیر داعیه است اسم مفعول مد عو مد عوان
 مد عوون مد عوة مد عوتان مد عوات مد عو در اصل مد عو بود
 و او را اندر او و او اصلی او غام نمودند عو شد و همچنین در دیگر صیغ و او مفعول
 در او لام فعل او غام یافته.

نفي جحد معلوم لم يدع لم يدع عوالم يدع عواتد لم تدع عوا لم
 يدع عون لم تدع لم تدع عوالم تدع عواتد عوالم تدع عون
 لم ادع لم تدع لم يدع در اصل لم يدع عو بود و او بجهت حرف جزم ساقط شد
 و همچنین در همه مواضع جزم و او انداخته شده زیرا که حرف علت است و چون حرف جازم
 در فعل مستقبل در آید حرف علت از آن ساقط گردد باقی صیغ مانند صحیح است.

نفي جحد مجهول لم يدع عيا لم يدع عوالم تدع عوا لم تدع عيان
 الم و برین بجهت در مواضع جزم الف حذف شده و در باقی صیغ غیره نظیر نیامده.
 فعل نفي معلوم لا يدع عوان لا يدع عون لا تدع عوان
 لا يدع عون الم تعليلات این بجهت مثل تعليلات فعل مستقبل مثبت معروف است
 فعل نفي مجهول لا يدع عيان لا يدع عون لا تدع عيان
 لا يدع عون الم مانند تدع فعل مستقبل مثبت مجهول.

فعل نفي موكد معروف لن يدع عوان لن يدع عوان لن تدع عوان
 لن تدع عوان لن يدع عون الم و برین بجهت عمل لن بطریقیه در صحیح جاری می شود
 جاری شد و دیگر صحیح تغییر دست نداده فعل موكد مجهول لن يدع عيان
 لن يدع عوان لن تدع عيان لن تدع عوان الم و برین بجهت و ایشاه او بجهت
 آنکه در آخرش الف بود عمل لن ظاهر شد و در باقی صیغ مانند صحیح نصب لن ظاهر شده تغییری
 جدید نظیر نیامده. امر حاضر معلوم ادع ادع ادع ادع ادع ادع
 ادع در اصل ادع بود و بوقفی بفتا و از تشبیه و جمع مذکر و نهائی عو صیغ بفتا و ند بوقفی

چنانچه بجزمی بانون تاکید ثقیله اَدْعُونَ اَدْعَوَاتٍ اَدْعِنَ اَدْعَوَاتٍ
اَدْعَوَاتٍ وای که از اَدْعُ بوقی حذف شده بود باز پس آمد زیرا که حالا وقت نماز
اَدْعِنَ جمع مذکراً و اَدْعَوَاتٍ با التماسی ساکنین حذف کردند یا بهجت آنکه چون ضمه دال بود بر واو
حاجتش نماز حذف کردند و از اَدْعِنَ یا حذف نمودند بانون تاکید خفیفه اَدْعُونَ
اَدْعِنَ اَدْعِنَ امر حاضر مجهول لِتُدْعَ لَتُدْعَ عِيَالَتُدْعُو لَتُدْعِي لَتُدْعِيَا
لَتُدْعِيَنَّ بانون تاکید ثقیله لَتُدْعِيَنَّ لَتُدْعِيَا لَتُدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ
لَتُدْعِيَا لَتُدْعِيَا صیغ این بحث بصورت مضارع مجهول بانون ثقیله است الا
آنکه لام این بحث مسورا است و لام مضارع مفتوح بانون تاکید خفیفه لَتُدْعِيَنَّ
لَتُدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ امر غائب معلوم لِيَدْعُ لِيَدْعُو لِيَدْعُو لَتُدْعُ
لَتُدْعُو لِيَدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو بانون تاکید ثقیله لِيَدْعُو لَتُدْعُو اَدْعُونَ
لِيَدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ اَدْعُونَ لَتُدْعُونَ بانون تاکید
خفیفه لِيَدْعُونَ لِيَدْعُونَ لَتُدْعُونَ اَدْعُونَ لَتُدْعُونَ - امر غائب
مجهول لِيَدْعُ لِيَدْعُو لَتُدْعُ لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو
لَتُدْعِيَا بانون تاکید ثقیله لِيَدْعِيَنَّ لِيَدْعِيَا لِيَدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ
لَتُدْعِيَا لِيَدْعِيَا لَتُدْعِيَنَّ لَتُدْعِيَا لَتُدْعِيَنَّ و اینها در لِيَدْعِيَنَّ و اینها در لَتُدْعِيَنَّ
جزم پارا که اصل الف محذوف بود باز آوردند زیرا که الف قابل فتحه که نون ثقیله آنرا میخوانند
بانون تاکید خفیفه لِيَدْعِيَنَّ لِيَدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ لَتُدْعِيَا لَتُدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ
هی حاضر معلوم لَتُدْعُ لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو
بقیاس لَتُدْعُ بانون تاکید ثقیله لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ اَدْعُونَ
لَتُدْعُونَ لَتُدْعِيَنَّ لَتُدْعُونَ اَدْعُونَ اَدْعُونَ اَدْعُونَ اَدْعُونَ اَدْعُونَ
بانون تاکید خفیفه لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ لَتُدْعُونَ اَدْعُونَ اَدْعُونَ اَدْعُونَ
هی حاضر مجهول لَتُدْعُ لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو لَتُدْعُو
ناقص و اوی از باب عَلِمَ يَعْلَمُ بِرِضَا وَ الرِّضَا وَ الرِّضَا وَ الرِّضَا

شدن پسندیدن رَضِيَ يَرْضِي رِضَاءً فَهُوَ رَاضٍ وَرُضِيَ يَرْضَى رِضَاءً
 فَذَلِكَ مَرْضِيٌّ لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِ لَمْ يَرْضِ لَمْ يَرْضِ لَمْ يَرْضِ لَمْ يَرْضِ
 الْأَمْرُ مِنْهُ إِذْ لَمْ يَرْضَ لَمْ يَرْضِ لَمْ يَرْضِ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرْضَى لَا تَرْضَى
 لَا يَرْضَى لَا يَرْضَى الظرف منه مَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَاضٍ وَمَرْضِيٌّ وَ
 الْأَلَّةُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَاضٍ وَمَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَضَاتَانِ مَرَاضٍ
 وَمَرْضِيٌّ الْأَلَّةُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَاضٍ وَمَرْضِيٌّ مَرْضِيَانِ مَرَضَاتَانِ
 مَرَاضٍ وَمَرْضِيَّةٌ مَرْضَاءٌ مَرْضَاءٌ مَرَاضِيٌّ وَمَرْضِيَّةٌ وَمَرْضِيَّةٌ
 أَفْعَالٌ لِتَفْضِيلِ مِنْهُ أَرْضِيٌّ أَرْضِيَانِ أَرْضُونَ أَرْضِيٌّ وَأَرْضِيٌّ وَالْمَوْتُ مِنْهُ
 رَضِيٌّ رَضِيَاتٌ رَضِيَاتٌ رَضِيٌّ رَضِيٌّ بِدَلَّةٍ مَرْضِيٌّ بِسْمِ طَرْتٍ دَرَّاسٍ مَرْضُوٌّ
 بَدْوًا وَدَرَّاسٌ بِرَجْعِ كَشْتٍ وَمَا قَبْلَ أَنْ مَخَالَفٌ وَأَوْرًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بَعْدَ أَنْ يَأْتَحِرُ مَا قَبْلَ أَوْ
 مَفْتُوحٌ يَأْرَابُ بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِالتَّقَايِ سَاكِنِينَ شَدِيمَانَ الْفِ وَتَنِينِ الْفِ رَا حَذْفٍ كَرْدٌ
 كَرْدٌ مَرْضِيٌّ شَدِيمَانَ جَمْعُ تَكْسِيرِ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ تَصْغِيرُ مَرْضِيٌّ مَرْضِيٌّ اسْمُ الْوَدْرِ
 أَصْلُ مَرْضُوٌّ بَدْوًا وَرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ وَبِالتَّقَايِ سَاكِنِينَ بِمِفْتَاحٍ وَ
 أَرْضِيٌّ تَصْغِيرُ أَرْضِيٌّ وَأَرْضِيٌّ اسْمُ تَفْضِيلٍ دَرَّاسٍ أَرْضُوٌّ بَدْوًا وَرَابِعًا بِبَدَلٍ بِالتَّقَايِ
 مَوْتُ اسْمُ تَفْضِيلٍ دَرَّاسٍ رَضُوٌّ بَدْوًا وَرَابِعًا بِبَدَلٍ بِالتَّقَايِ سَاكِنِينَ بِمِفْتَاحٍ وَ
 صَوْنٌ كَبِيرٌ فَعْلٌ مَاضِيٌّ مَعْلُومٌ رَضِيَ رَضِيَانِ رَضُوٌّ أَرْضِيَّتٌ رَضِيَّتًا
 رَضِيْنٌ رَضِيَّتٌ رَضِيَّتًا رَضِيَّتُمْ رَضِيَّتِ رَضِيَّتًا رَضِيَّتِنِ رَضِيَّتِكُمْ رَضِيَّتِنَا
 رَضِيٌّ دَرَّاسٍ رَضُوٌّ بَدْوًا وَرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ
 وَرَضُوٌّ دَرَّاسٍ رَضُوٌّ بَدْوًا وَرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ
 بِمَا قَبْلَ وَادْنٌ بِسَلْبِ حَرَكَتِ مَا قَبْلَ بِالتَّقَايِ سَاكِنِينَ بِمِفْتَاحٍ وَرَضُوٌّ بَدْوًا وَرَابِعًا بِبَدَلٍ
 شَدْوٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ كَرْدٌ بِرَابِعًا بِبَدَلٍ

مَضَارِعٌ مَعْرُوفٌ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ
 مَضَارِعٌ مَعْرُوفٌ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ يَرْضِيَانِ

اتم و ریضی و او یا کردند و بار الف و همچنین مرضی از قی و او یا یا بالعبد شد و رضین
 واحد مخاطبه و اصل ترضین بر وزن تفعّلین بود یا متحرک یا قبلش مفتوح یا را بالف بدل
 کردند اجتماع ساکنین شد و الف و یای ضم الف حذف کردند ترضین شد و ترضین جمع مخاطبات
 بر اصل خود است مستقبل مجهول یرضی یرضیان یرضون ترضی ترضیان
 یرضین در یرضی و او را بسا بدل یا را بالف بدل کردند اسم فاعل راضی راضیان اتم
 راضی و اصل راضی بود و او در رابع افتاد حرکت ما قبل مخالف بود آن و او را بسا بدل کردند
 و یا را با اجتماع ساکنین حذف نمودند راضی شد اسم مفعول مرضی مرضیان
 مرضین و اصل مرضی مرضی بود و او را طرد اللباب بسا بدل کردند موضعی شد بعد
 از آن و او را یک جا جمع آمدند اول آنها ساکن بود و او را یا کرده یا را در یا او غام نمودند و
 برای مناسبت یا ضمه ضا و را کسره بدل کردند مرضی شد فعل جحد معلوم
 لم یرض لم یرضیا لم یرضوا و این بحث در مواقع جزم یا ساقط شد جحد مجهول
 لم یرض لم یرضیا لم یرضوا و این بحث در مواقع جزم یا ساقط شد جحد مجهول
 ارضی ارضیا ارضین ارضوا و اصل ارضی بود و او در رابع افتاد و حرکت ما قبل مخالف
 آن بود و او را کردند و یا را بجز می حذف نمودند ارض شد ناقص و او می از شرف یشرف
 چون الرخوة نرم شدن رخویر خورخوة اتم صرف کبیر این باب را بر ابواب سابقه
 قیاس باید کرد و اعلال این بحث مانند عاید عو است مگر فاعلی معلوم -
 ناقص یا لی از باب ضارب یضرب چون الرمی تیر انداختن رمی رمی میافهو
 رام و رمی یرمی رمیا فداک مرمی لم یرم لم یرم لا یرمی ان یرمی ان یرمی
 الامر منه ارم لرمی لرمی والنهی عنه لا ترم لا ترم لا یرم لا یرم النظر
 منه مرمی مرمیان مرام و مرم و لالة منه مرمی مرمیان مرام و مرم
 مرمایة مرمایان مرام و مرمیة مرمایة مرمایان مرمی و مرمیة مرمایان مرمیة
 منه ارمی ارمیان ارمون ارام و ارم و المونث منه رومی رومیات رومی
 رومی بدانکه اسم ظرف این باب با آنکه مضارعش کسور العین بود مفتوح العین آمده زیرا که

والنهی عنه لا تُسَمَّ لا يُسَمَّ لا یُسَمَّ الظرف منه مُسَمَّی الخ

باب مفاعل از ناقص یائی چون المراماة با یکدیگر تیراندختن سماعی یُرامی مراماة
فهو مرامٍ و سماعی یُرامی مراماة نذاک مرامی لم یُرام لم یُرام لا یُرامی لا یُرامی
لن یُرامی لن یُرامی الا صر منه رام لُرام لیرام لیرام والنهی عنه لا تُرام لا
نُرام لا یُرام لا یُرام الظرف منه مرامی الخ

باب افتعال از ناقص یائی چون الاجتباء برگزیدن اجتنبی اجتنبی اجتنبا فهو مجتبی واجتبی
مجتبی اجتنبا فذاک مجتبی لم یجتب لا یجتبی لا یجتبی لن یجتبی لن یجتبی الام
منه اجتبت لجتبت ليجتبت والنهی عنه لا تجتبت لا تجتبت لا یجتبت لاجتبت لاجتبت
منه مجتبی الخ **باب انفعال از ناقص واوی چون الانحاء موشدن انمی انمی انحاء**
فهو منمی وانمی انمی انحاء فذاک منمی لم ینم لم ینم لا ینمی لن ینمی لن ینمی الام منه
انم لینم لینم والنهی عنه لا ینم لا ینم لا ینم الخ

باب تفعّل از ناقص یائی چون الثمنی آرزو کردن تمنی تمنی تمنیا فهو متمنی
ومتنی یتمنی تمنیا فذاک متمنی لم یتمن لم یتمن لا یتمنی لن یتمنی الخ
باب تفاعل از ناقص واوی چون التناجی با یکدیگر از گفتن تناجی یتناجی
تُناجیاً فهو متناجی وتُناجی یُتناجی الخ

باب استفعال از ناقص واوی چون الاسترخاء است شدن استرخی
یسترخی استرخاء فهو مسترخی یسترخی استرخاء اذک مسترخی الخ

أَبْوَابُ اللَّفِيفِ

بدانکه هر اسمی و فعلی که در حروف اصول می و حرف باشد از الفیف خوانند و آن بر
و و قسم است لَفِيفٌ مفروق اگر حرف علت بجای فا و لام باشد و لَفِيفٌ مقرون اگر حرف
علت در مقابله عین و لام باشد و لَفِيفٌ مفروق از سه باب می آید از ضَرَبَ یَضْرِبُ چون نَقَى
یَقْرِ و از حَسِبَ یَحْسِبُ چون دَلَى یَلِیْ و از سَمِعَ یَسْمَعُ چون دَجَى یُوجِی لیکن از سَمِعَ
کمتر آید و لَفِيفٌ مقرون از دو باب می آید از ضَرَبَ یَضْرِبُ چون طَوَى یَطْوِی

كُوي يَطْوِي وَازْسَمِعَ يَسْمَعُ چُون قَرِي يَقْوِي بَابِ وِل لَفِيْف مَفْرُوق
 از باب ضَرْب يَضْرِب چُون الْوَقْوِ وَالْوَقَايَةِ كَبِدِ اسْتَنْ وَتِي يَقِي وَتِيَا فَهُوَ وَاقِي
 وَوَقِي يُوْقِي وَتِيَا فَاذْكَ مَوْقِي كَمْ يُوْقِي لَمْ يُوْقِي لَمْ يُوْقِي لَمْ يُوْقِي لَمْ يُوْقِي
 الْاَمْرُ مِنْهُ قِي لِيُوْقِي لِيُوْقِي وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوْقِي لَا تُوْقِي لَا تُوْقِي الْظَرْفُ
 مِنْهُ مَوْقِي مَوْقِيَانِ مَوَاقِي وَمَوْقِي وَالْاَلَةُ مِنْهُ مَيْقِي مَيْقِيَانِ مَوَاقِي وَمَوْقِي
 مَيْقَاةٌ مَيْقَاتَانِ مَوَاقِي وَمَوْقِيَةٌ مَيْقَاءٌ مَيْقَاءَانِ مَوْقِيٌّ وَمَوْقِيٌّ وَمَوْقِيَّةٌ
 اَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ اَوْقِي اَوْقِيَانِ اَوْقُونِ اَوَاقِي وَاوْقِي وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ وَقِيَا
 وَقِيِيَانِ وَقِيِيَاتٌ وَتِي وَقِيِيٌ تَعْلِيلُ مَوْقِي اسْمُ ظَرْفٍ مِثْلُ تَعْلِيلِ مَرْحِيٌّ وَتَعْلِيلُ
 مَوَاقِي چُون مَرَامٍ مَوَاقِي تَصْغِيرُ مَوْقِي اسْتِ مَيْقِي اسْمُ اَلِ مِثْلُ مَوْقِي بُرْدِ وَاوَسَاكُنِ
 مَا قَبْلُشْ كَسُورَانَ دَاوِرَا يَبْدَلُ كِرْدِ مَيْقِي شَدِيدَةً يَامْتَحَرُكَ مَا قَبْلُ او مَفْتُوحٌ يَارَابَالَفِ
 بَدَلُ كِرْدِشِ التَّفَايَةِ سَاكِنِينَ شَدِيدِيَانِ الْفِ وَنَوِيْنِ الْفِ رَا حَذْفُ كِرْدِ مَيْقِي شَدِيدِ
 مَوَاقِي جَمْعُ تَكْسِيرِ اَزْ اَنْ مَيْقِي اسْتِ وَمَوْقِي تَصْغِيرُ مَيْقِي -

حَاضِي مَعْلُومٌ وَتِي وَقِيَا وَتَوَاوَقْتُ اَيْ بَدَلُ كِرْدِشِ وَرَفَا كَلِمَةً اَيْنِ بَابِ قَوَاعِدِ مِثَالِ
 دِرْلَامِ كَلِمَةً قَوَائِنِ نَاقِصٌ جَارِي اسْتِ شَلَاوَتِي دِرْصَلِ وَتِي بُرْدِ چُون دَهِي يَامْتَحَرُكَ
 مَا قَبْلُ او مَفْتُوحٌ يَارَابَالَفِ بَدَلُ كِرْدِشِ شَدِيدِ وَتَوَاوَقْتُ وَتَوَاوَقْتُ مِثْلُ مَيْوَا بُرْدِ يَا الْفِ
 كِرْدِشِ وَالْفِ بَا جَمَاعِ سَاكِنِينَ بِنِقَادِ وَتَوَاوَقْتُ شَدِيدِ حَاضِي مَجْهُولٌ وَتِي وَقِيَا
 وَتَوَاوَقْتُ مِثْلُ رُمِي رُمِيَارُ مَوَا -

فَعْلُ مَضَارِعِ مَعْرُوفٌ يَقِي يَقِيَانِ يَقُونُ تَقِي تَقِيَانِ يَقِينُ تَقِي تَقِيَانِ
 تَقُونُ تَقِينُ تَقِيَانِ تَقِينُ اَتِي تَقِي يَقِي دِرْصَلِ يُوْقِي بُرْدِ وَاوَا قِتَادِ چنانکه در بَعْدِ
 وَضَمِّهٔ يَانِزِ حَذْفِ كَسْتِ چنانکه در رِي مِي پس حُكْمِ وَاوَا اَيْنِ بَابِ حُكْمِ وَاوَا مِثَالِ وَاوَا حُكْمِ يَانِ
 او حُكْمِ يَانِ نَاقِصٌ مَضَارِعِ مَجْهُولٌ يُوْقِي يُوْقِيَانِ يُوْقُونُ تَا اَخْرَجُونِ
 يُرْمِي يُرْمِيَانِ يُرْمُونُ اَيْ - اسْمُ فَاعِلٍ وَوَا قِيَا وَوَا قُونِ چُون مَرْمِيَانِ مَوْنِ اَيْ
 اسْمُ مَفْعُولِ مَوْقِي مَوْقِيَانِ اَيْ چُون مَرْمِيَانِ مَرْمِيَانِ اَيْ -

اسم فاعل واجب چون راضی -

اسم مفعول مؤجی چون مرضی -

باب سوم لفیف مفروق از حسب یحسب چون الولیٰ نزدیک شدن

وَلِیِّیْ وَلِیًّا فَهُوَ وَالِیٌّ وَوَلِیُّ یُوَلِّیْ وَوَلِیًّا فَذَکَ الْمَوْجِبُ الْکَمِ - صیغ این باب را

قیاس و فی یقی اعلال باید کرد و جمله صیغ صرف کبیری باید خواند -

باب اول لفیف مفروق از ضرب یضرب چون الطیٰ پیمیدن طوی

یَطْوِی طَیًّا فَهُوَ طَاوٍ وَ یَطْوِی یَطْوِی طَاوٍ -

باب دوم لفیف مقرون از سمع یسمع چون الطیٰ گرسنه شدن طوی

یَطْوِی طَیًّا تَاخِرُ قِیَاسَ رَاحِیِّ یَرْضِی الْکَمِ -

باب افعال زلفیف مفروق اوقی یوقی ایقاع فهو موقی اوقی یوقی

ایقاع فذک الموقی لم یوق لم یوق لا یوقی لا یوقی کن یوقی کن یوقی

الامر منه اوق لتوق لیوق لیوق والنهی عنه لا توق لا توق

لا یوق لا یوق الطرف منه موقی الْکَمِ -

باب تفعیل زلفیف مفروق - چون التولیة ولی سائن ولی یولی

تولیة الْکَمِ چون سَمِی یَسَمِی شَمِیة -

باب مفاعلة چون الموالاة بیکدیگر دوستی کردن والی یوالی موالاة چون

رَأَى یُرِی مَرَامَاة -

باب تفعل التوقی پر سیز کردن توقی یوقی توقیا چون تَمَنی یَتَمَنی تَمَلِیة -

باب تفاعل التوالی بی دینی کار کردن توالی یوالی توالیا الْکَمِ چون تَنَاجِی

یَتَنَاجِی تَنَاجِیًا -

باب افعال چون الاقفاء پر سیز کردن اقی یقی اقیاء الْکَمِ چون اجتنبی

یَجْتَنِبُ اجْتِنَابًا -

باب استفعال چون الاستیفاء کال گرفتن استونی یستونی استیفاء

فَهُوَ مُسَوِّفٌ جَوْنَ اسْتَرْخَى اسْتَرْخَى اسْتَرْخَى تَأْخِرُ لَيْفَتُ مَفْرُونَ لَزُو بَاب
ثَلَاثِي مَجْرُومِي آيِد چنانکه گذشت و از ثلاثی مزید از هشت باب می آید.

باب اول افعال اَرَوِي يَرَوِي اِرْوَاءٌ جَوْنَ اَوِي يُوِي اِيْقَاءٌ -

باب دوم تَفْعِيلُ رَوِي يَرَوِي تَرَوِيَّةٌ مَثَلٌ لِي يُوِي تَوَلِيَّةٌ -

باب سوم مُفَاعَلَةٌ سَاوِي يُسَاوِي مُسَاوَاةٌ جَوْنَ وَاوِي يُوَالِي مُوَالَاةٌ

باب چهارم تَفَاعُلٌ تَسَاوِي يَتَسَاوِي تَسَاوِيَاةٌ مَثَلٌ تَوَالِي تَوَالِيَاةٌ

باب پنجم تَفَعُّلٌ تَقَوِي تَقَوِيَاةٌ مَثَلٌ تَوِي تَوِيَاةٌ -

باب ششم اِفْتِعَالٌ اِسْتَوِي يَسْتَوِي اِسْتَوَاءٌ اَلْحَمْدُ -

باب هفتم اِنْفِعَالٌ اِنْتَرَوِي يَنْتَرَوِي اِنْتَرَوَاءٌ اَلْحَمْدُ جَوْنَ اِنْتَرِي اِنْتَرِيَاةٌ اِنْتَرَاءٌ

باب هشتم اِسْتِفْعَالٌ اِسْتَجِي اِسْتَجِيَاةٌ اِسْتَجِيَاءٌ تَأْخِرُ بِرُقْيَا س اِسْتَرْخَى اَلْحَمْدُ -

ابواب هموز الفاء ومضاعف

بدانکه هموز الفاء مضاعف از نصر اکثر می آید چون اُمُّ يَوْمٌ وَاضْرَبُ وَسَمِعَ كَثْرَابٌ جَوْنَ اَنَّا

باب اول هموز الفاء ومضاعف اَضْرَبُ يَضْرِبُ جَوْنَ اَلْاَنُّنُ نَالِيْدِنُ

اَلْبِيَانُ اَبِيْنَاهُ اَنَّ وَاَنَّ يُوْنُ اَبِيْنَاهُ اَنَّ اَلْمَانُوْنُ لَمِيْرَانُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ

لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ

لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ

لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ

لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ لَمِيُوْنُ

اول را ساکن کرده در دوم او فاعل نمودن شد یا نصل یا نین بر وزن يَضْرِبُ

بود حرکت نون اول را نقل کرده بما قبل دادند اول را در دوم او فاعل کردند بارت شد

مواقع جزم ازین باب سه وجه جائز است چنانکه سابقا بتفصیل گذشت.

باب دوم هموز الفاء مضاعف اَضْرَبُ يَضْرِبُ جَوْنَ اَلْاِمَامَةُ اِمَامٌ

مَثَلٌ اَمُّ يَوْمٌ اِمَامَةٌ فَهِيَ اِمَامَةٌ وَاُمُّ يَوْمٌ اِمَامَةٌ فَذَلِكَ فَاوْمٌ اَلْاِمْرُ مِنْهُ اُمٌّ

یا او غام نمودند و ما قبل یا را انکسور گروا پندند چنانکه در مرتبه ذکر گشت.

فعل جحد معلوم لم یز لم یزیا لم یروا لم تر لم تریا لم یرین لم ترکم
تریا لم تر و الم تر ی لم تریا لم ترین لم ار لم تر در مواقع جزم از آخر فصل
مضارع الف ساقط شد زیرا که حرف جازم ساقط کننده حرف علت است.

نفي مجهول لم یزیا لم یروا الخ -

نفي معلوم لا یزیا لا یروا لا تریا لا یرین لا تریا لا تر
لا تریا لا تر و لا ترین لا تریا لا ترین لا اری لا تریا -
نفي مجهول لا یزیا لا یریا الخ -

نفي مؤکد معلوم لن یزیا لن یریا لن یروا الخ -

نفي مؤکد مجهول لن یزیا لن یریا لن یروا الخ -

امر حاضر معلوم زیار و اری زیارین الخ -

بانون تاکید ثقیله رین ریا رونا رین ریا ریا -

بانون تاکید خفیفه رین رونا رین -

امر حاضر مجهول لتر لریا لتر و الخ -

بانون تاکید ثقیله لترین لریا لتر و الخ -

بانون تاکید خفیفه لترین لروا لترین -

امر غائب معلوم لیر لیریا لیر و لتر لریا لترین لیر -

بانون تاکید ثقیله لیرین الخ -

بانون تاکید خفیفه لیرین لیر و الخ -

امر غائب مجهول لیر لیریا لیر و الخ -

بانون تاکید ثقیله لیرین لیریا الخ -

بانون تاکید خفیفه لیرین لیر و الخ -

نفي حاضر معلوم لا تریا لا تر و الخ -

ضروری التماس

معزز ناظرین ہمارے کتب خانہ نے اپنی ویانداری اور استیلازمی کی وجہ سے اپنے خریداروں کو اپنا گرویدہ بنا رکھا ہے تاجران باوقار اور عام خریداروں دیار و اہصار جیسی کچھ اسکی عزت افزائی فرما رہے ہیں وہ اسکی خوش معاملگی کے نتائج سے ایک نتیجہ ہے کہ ہمارا کتب خانہ اپنی مجموعی حیثیت کے لحاظ سے بعونہ مشہور ہے بیوپاریوں کو جسقدر خاص کفایت اور متفرق خریداروں کو جسقدر رعایت سے مال دیا جاتا ہے۔ اُسکا صحیح اندازہ وہی لوگ کر سکتے ہیں جنکو ایک بار بھی ہمارے کتب خانہ سے مال منگانے کا موقع ملا ہے مندرجہ ذیل امور کی اہتمام کیسا تھ پابندی اور لحاظ کی وجہ سے جیسی کچھ روز افزوں ترقی اس کتب خانہ کو ہو رہی ہے معزز ناظرین پر مخفی نہیں (۱) اس کتب خانہ میں تقریباً تمام ہندوستان کی مطبوعہ ہر علم و فن کی عربی و فارسی اردو کتابوں کا وغیرہ اور میل موجود رہتا ہے۔

(۲) حتی الامکان کتابیں عمدہ چھاپے اور اچھے کاغذ کی چھپی ہوئی موجود ہیں۔

(۳) جو کتاب عمدہ طبع ہی نہیں ہوتی یا چھپ کر کیاب ہو گئی ہے وہ بددجہ محسوس می خراب چھاپے اور خراب کاغذ کی روانہ کی جاتی ہے اور جو صاحب لکھ دیتے ہیں۔ ان کو خراب کتاب روانہ نہیں کی جاتی ہے۔

(۴) تاجران کتب (بیوپاریوں) کیسا تھ جو مراعات کی جاتی ہیں اور جس نسخ سے جنہیں مال روانہ کیا جاتا ہے اُس سے کم نسخ پر غالباً اور تاجر سے کبھی نہ مل سکے گا۔

(۵) مدارس اسلامیہ طالبان علم کیسا تھ جیسی رعایتیں کی جاتی ہیں اُس کا اندازہ مال منگانے پر ہو سکتا ہے (۶) متفرق خریداروں کو خاص نسخ سے مال روانہ کیا جاتا ہے۔

پتہ: ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور
ملنے کا۔ ملک حاجی دین محمد سنہ حرکت کشمیری ہور
پاکستان

قمر العلوم جامع معظمية



مستند احادیث



تفاسیر

منظامِ حق ترجمہ شرح
مشکوٰۃ تشریف و اردو

روپے

۲۰

۲ جلدیں

جلد

۱۰/- ایوب الحسنات
سید
محمد احمد
قادری

تفسیر الحسنات جلد اول مجلد

تفسیر الحسنات جلد دوم مجلد

تعمیر النجاری مترجم اردو امام بخاری

۱۲

۱۲/- شاہ عبدالقادر صاحب

تفسیر موضح القرآن مجلد

تعمیر النجاری مترجم اردو امام بخاری

۲۴

۱۶/- مولانا فخر الدین صاحب

تفسیر قادری کامل مجلد

حقوق و فرائض اسلام مولانا فخر الدین

۶

۲۵/- مولانا اشرف علی

تفسیر بیان القرآن مجلد

الذکر رسول حکما امین الدین

۵

۳/-

تفسیر سورہ منزل

حکما امین محمدی اردو

۵

۵ روپے

تفسیر سورہ یوسف

پہل احادیث

۷

۵ روپے

تفسیر سورہ فاتحہ

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

۷

۷ روپے

ملک دین محمد اینڈ سنز لاہور

۷





